

## سال نو مبارک باد!



تظاهرات تهران

گسترش اشکال علنی و مستقیم مبارزه

جنبش های اعتراضی مردم ایران پیوسته گسترش می یابند و با گذشت هر روز اشکال مستقیم تر و آشکارتری بخود میگیرند. در پی اعتراضات و مبارزات علنی مردم طی چند ماه گذشته در تهران، آیزده و برخی مناطق و شهرستانهای دیگر، تظاهرات اخیر مردم در تهران که پوشش ظاهری آن عدم برگزاری یک مسابقه ورزشی بود، اما از علل کامل متفاوت دیگری ناشی میشد و از همین رو به تظاهرات گسترده و قهرآمیزی تبدیل گردید که طی آن تظاهرکنندگان شعارهای سرنگونی رژیم را سردادند، به موسسات دولتی حمله ور شدند و با مزدوران سرکوبگر رژیم که برای سرکوب آنها اعزام شده

بهار فرا میرسد. درختان جامه نوبرتن میکنند. نوای دل انگیز پرندگان، رقص شکوفه ها در نسیم بهاری و ترنم جویباران، از پایان سردی و سیاه هی زمستان خبر میدهند. در جدال نیروهای متضاد طبیعت، کرختی و سردی زمستان رنگ میبازد و جوی خود را به تحرک و پویایی بهار میسپارد. بهار طبیعت فرا میرسد بدون اینکه بهار واقعی کارگران و زحمتکشان باشد. اما سال بهار طبیعت در شرایطی فرا میرسد که هنوز حاکمیت سیاه رژیم جمهوری اسلامی بر سر مردم ایران سایه افکنده است. توده های مردم ایران در حالی به استقبال بهار میشتابند که یکسال دیگر زندگی پررنج و

## تحولات سیاسی جهان و پیامدهای آن

و شکستها و لطماتی که انقلاب جهانی طی چندماه گذشته متحمل گردید، این توازن عجالتا بنفح ضدا انقلاب جهانی برهم خورد. بورژوازی جهانی که طی چندین دهه گذشته جز شکستهای پی در پی چیزی عایدش نشده بود و ما در برابر تعرضات

سال ۱۳۶۸ در شرایطی به پایان میرسد که در نتیجه بکرشته تحولات سیاسی که طی این سال در مقیاس جهانی بوقوع پیوست توازنی که در پی جنگ جهانی دوم و ایجاد دوگانه سوسیالیستی بنفح انقلاب جهانی شکل گرفته بود در هم شکست و با ازم گسیختگی و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم

## رهائی زن و ۸ مارس

هشتم مارس (۱۷ اسفند) روز جهانی نسبی همبستگی زنان است. هشتاد و دو سال پیش، هزاران نفر از زنان کارگر صنایع نساجی آمریکا، در اعتراض به شرایط غیر قابل تحمل کار، به خیابانهای شهر نیویورک ریختند و تظاهرات گسترده ای را که در نوع خود بی نظیر بود برپا ساختند. زنان کارگر در این نمایش با شکوه، اهم مطالبات فوری خویش را بدین شرح، حق رای، هشت ساعت کار در روز، افزایش دستمزد، بهبود شرایط کار و

اطلاعیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

بمناسبت

## ۲۵ اسفند روز شهدای سازمان



## هزینه های بودجه و افزایش مالیاتها

اول اسفندماه هاشمی رفسنجانی لایحه بودجه سال ۶۹ را به مجلس برد تا در فاصله یکماهه آخر سال، این لایحه را از تصویب مجلس بگذرانند. در توضیحات مفصلی که رفسنجانی پیرامون لایحه بودجه به مجلس ارائه داد، تلاش زیادی بکار برد تا نمایندگان را از مخالفت احتمالی بازدارد و حتی المقدور پیشاپیش آن را خنثی کند. وی مکررا بر عملی بودن برنامه پنجساله و مصمم بودن دولت برای تحقق آن تاکید نمود و چنین ادعا کرد که لایحه بودجه سال ۶۹ نیز بگونه ای تنظیم یافته

## دستمزد ها باید متناسب با سطح هزینه ها

### افزایش یابند

روز ششم اسفندماه مطبوعات رژیم اعلام کردند "شورای عالی کار" در جلسه ای با حضور کمالی وزیر کار، نمایندگان کارفرمایان و دولت و "نمایندگان" کارگران، حداقل دستمزد روزانه کارگران در سال ۶۹ را تعیین نموده است. بر اساس این خبر در سال ۶۹، حداقل دستمزد کارگران ۱۷ تومان افزایش مییابد و به ۱۰۰ تومان میرسد. پایه سنوات مانند سالهای قبل ۶ تومان است. میزان عیدی و پاداش افزایشی



## یادداشت های سیاسی

پروکوارش ماماشات طلبانه فرستاده -  
کمیسیون حقوق بشر

☆ بحران حکومتی تشدید میشود

☆ شکست ساندینست ها در انتخابات نیکاراگوئه

☆ "تحولات در کشورهای سوسیالیستی به کدام سو؟"

و شورای عالی به کدام سو؟

از میهن  
نشریات

## تظاهرات تهران و گسترش اشکال علنی و مستقیم مبارزه

بودند، به مقابله پرداختند، حاکی از مرحله پیشرفته تری در رشد و گسترش دامنه اغتلااء جنبش و اشکال مبارزه علنی و مستقیم توده ای است. این تظاهرات که انعکاس بس گسترده ای در سراسر ایران یافت و بر روحیه مبارزاتی توده های مردم سراسر ایران تاثیرات بسیار مثبتی برجای گذاشت و محرکی برای بروز علنی تر اعتراضات در مناطق دیگر گردید، به دلائلی چند حائز اهمیت جدی است. نخست اینکه این تظاهرات بلافاصله چند روز پس از نمایش خیابانی مزدوران رژیم در بیست و دوم بهمن صورت گرفت که طی آن رژیم با بسیج نیروهای خود قصد داشت نشان دهد که هنوز از حمایت توده ای برخوردار است و علاوه بر این مردم ناراضی ایران را مرعوب سازد. تظاهرات این مقاصد و اهداف سیاسی و تبلیغاتی رژیم را نقش بر آب کرد و نشان داد که عمق و ژرفای ناراضی توده ای بحدی رسیده است که مردم از کوچکترین امکان نیز برای نشان دادن نفرت خود از رژیم استفاده میکنند و دیگر اینکه برغم دیکتاتوری و سرکوب، تاکتیکهای رعب انگیز رژیم دیگر کارایی خود را از دست نداده اند.

ثانیاً این تظاهرات معیار سنجش دقیقی برای ارزیابی رشد تضادهای اجتماعی و عمق ناراضی توده ای از رژیم موجود است. چرا که این یک حرکت خودبخودی توده ای بود که بدون سازماندهی قبلی صورت گرفت و بازتاب روحیات و خلقیات متنوع بخش های مربوط به طبقات و اقشار مختلف جامعه محسوب می شد. این جنبش خودبخودی نشان داد که درجه ناراضی توده های مردم ایران به مرحله ای رسیده است که عموم مردم برای روی آوری به اشکال مستقیم و علنی مبارزه آماده شده اند.

اینکه در سراسر دوران حکومت جمهوری اسلامی شرایط اقتصادی پیوسته روبه وخامت گذارده و وضعیت زندگی مادی توده ها مداوماً وخیم تر شده است، اینکه دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته و سلب آزادیهای سیاسی زندگی معنوی توده مردم را بحد غیر قابل تحملی دشوار نموده است، حقیقتی است بر همگان روشن.

بدیهی است که از همان آغاز نیز تضاد میان توده مردم و رژیم حاکم بدرجات مختلف خود را نشان داده و پیوسته تشدید شده است. منطبق با درجه رشد این تضاد، رژیم حاکم در مراحل و دورانیهای مختلف تلاش نموده است که با توسل به تاکتیکهای مختلف، رشد ناراضی را مهار کند و از وحدت این تضاد بکاهد.

در مرحله نخست که دوران اولیه بقدرت رسیدن رژیم حاکم بود، این رژیم کوشید تا با استفاده از توهم و نا آگاهی توده ها مبارزه آنها

را مهار کند. مردمی که تازه رژیم شاه را سرنگون کرده بودند و از روی نا آگاهی به جمهوری اسلامی و سران رژیم توهم داشتند، در این خیال باطل بسر میبردند که رژیم جدید مدافع منافع آنهاست و وضعیت اقتصادی آنها را بهبود خواهد بخشید و مطالبات آنها را متحقق خواهد ساخت. رژیم از همین توهم توده ها استفاده کرد و به تاکتیکهای متوسل گردید که از یکسو به اهداف ارتجاعی خود جامه عمل پوشد و از سوی دیگر رشد ناراضی را کنترل کند. هنگامیکه در نتیجه سیاست های ارتجاعی رژیم، حقیقت امر بر بخش وسیعی از مردم روشن گردید و اکثریت توده ها هرگونه توهمی را نسبت به رژیم موجود از دست دادند و مبارزه اشکال علنی و مستقیم بخود گرفت، رژیم اساساً به تاکتیک قهر و سرکوب متوسل گردید و با سلب کلیه حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی و برقراری دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته وارد دومین مرحله برای مقابله با رشد ناراضی توده ای و کنترل تضادها گردید، هر اعتراضی را به شکلی قهرآمیز در نطفه خفه کرد، هزاران تن را به جوخه اعدام سپرد و دهها هزار تن را به زندان افکند. رژیم برای مهار زدن بر جنبش طی این دوران به دامنشانه ترین شیوه ها متوسل گردید، اما از آنجائیکه رشد تضادها و ناراضی مردم علل کاملاً عینی داشت، رژیم حتی بزور سرنیزه نیز نتوانست به یک ثبات سیاسی در ایران دست یابد. تنها نتیجه این اقدامات رژیم، تشدید و خامت اوضاع اقتصادی و خامت بیشتر شرایط زندگی مردم و رشد هرچه بیشتر ناراضی بود. اکنون دیگر مدتی است که وضعیت مادی و معنوی توده ها بحد غیر قابل تحملی رسیده است. این شرایط، تضادهای طبقاتی را شدت بخشیده و نفرت مردم را از رژیم حاکم بحد اعلام رسانده است. تحت چنین شرایطی که تضادها بحد غیر قابل کنترلی رشد کرده اند و در همان حال تاکتیک سرکوب و قهر رژیم با شکست و بی اعتباری روبرو گشته است، مردم دوباره مدتی است به اشکال علنی مبارزه روی آورده اند. آنچه که در مرحله جدید به اغتلااء روزافزون جنبش مدد رسانده است، گذشته از علل ژرف اقتصادی و سیاسی مربوط به شرایط زندگی توده ها و ورشکستگی سیاستهای رژیم در عرصه های مختلف، دو عامل داخلی و بین المللی است. عامل داخلی که بصورت شرایط مناسب برای بروز علنی ناراضی توده ای عمل کرده است، رشد فوق العاده اختلافات و تضادها و کشمکشهای درونی جناحهای هیئت حاکمه است. پس از مرگ خمینی نا اطمینان میان داور دسته حاکمه عمیق تر شده، اختلافات شکل عریان و آشکاری بخود گرفته و مسئله بحران قدرت شکل حادثه

بخود گرفته است. عمیق تر شدن این شکاف، این امکان را هرچه بیشتر فراهم نموده است که ناراضی و خشم توده ای بتواند از درون این شکاف فوران کند. عامل دیگری که در این میان موثر بوده است، عامل بین المللی است. از یکسو امپریالیستها که برای پیشبرد اهداف سیاسی خود در مقیاس جهانی، ظاهراً خود را مدافع آزادی سیاسی معرفی میکنند، نمی توانند همچون گذشته در قبال جمهوری اسلامی سکوت کنند و مستقیم و غیر مستقیم از آن حمایت بعمل آورند، و از سوی دیگر حمایتی که متأسفانه کشورهای سوسیالیستی بویژه اتحاد شوروی در گذشته از این رژیم میکردند، امروزه دیگر نمیتواند بشکل گذشته وجود داشته باشد، و جمهوری اسلامی قادر نیست همچون گذشته میان آنها مانور کند، و موقعیت خود را حفظ نماید. لذا شرایط بین المللی نیز به رشد جنبش توده ای در ایران کمک میکند. تحت این اوضاع و احوال است که تظاهرات اخیر با طرح مستقیم شعار سرنگونی رژیم صورت گرفت و عمق تضادها و ناراضی مردم را از جمهوری اسلامی نشان داد. این تظاهرات یکبار دیگر این حقیقت را در برابر همگان قرار داد که مردم ایران برغم برقراری هارترین دیکتاتوری در ایران آرام نگرفته اند و این رژیم قادر نیست به یک ثبات سیاسی دست یابد.

این حقیقتی است که سازمان ما مکرراً بر آن تاکید نموده و با گذشت هر روز تجربه نیز صحت و درستی آن را بیشتر با ثبات رسانده است. حرکت های اعتراضی اخیر مردم ایران نیز نه امری اتفاقی بلکه برخاسته از یک رشته تضادهای حادی است که محصول شرایط اقتصادی و سیاسی موجودند. علاوه بر تظاهرات اخیر یک حقیقت دیگر را نیز با ثبات میرساند چشم انداز حرکت های توده ای را با روشنائی و وضوح بیشتری در برابر ما قرار میدهد و آن کوتاه تر شدن فواصل زمانی و مکانی جنبشهای اعتراضی و وسعت روزافزون دامنه توده ای آنهاست. تجربه در گذشته به ما نشان داده است و امروز نیز یکبار دیگر صحت این تجربه با ثبات میرسد که در ایران یعنی در کشوری که سالهای متعددی دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته حاکم بوده است و مردم از ابتدائی ترین حقوق و آزادیهای سیاسی محروم اند، جنبشهای اعتراضی مردم نخست به شکل تظاهرات و حرکت های اعتراضی منفرد آغاز میگردد، در بطن این اشکال مبارزه جنبش توده ای مداوماً اعتلاء می یابد، فواصل زمانی و مکانی که طی آن این جنبشهای اعتراضی شکل میگیرند کوتاه تر میشوند، یعنی این اعتراضات علنی مداوماً در فواصل کوتاه تر زمانی و در مناطق و مراکز متنوع تر کشور وقوع می یابند توأم با این امر، دامنه توده ای این جنبش ها

## تحولات سیاسی جهان و پیاپیادهای آن

انقلاب جهانی ناگزیر به عقب نشینی بود، اکنون در نتیجه پیروزیهای که در یکسال اخیر عاید شده است تعرض وسیع و گسترده ای را آغا ز نموده و پیروزیهای خود را به رخ کارگران و زحمتکشان میکشد. البته نمیتوان این حقیقت را کتمان کرد که انقلاب جهانی هرگز شکستی به سنگینی شکست یکسال گذشته بخوندیده و امپریالیسم و ارتجاع جهانی نیز هرگز خواب چنین روزهای رانمیدیند. از همان هنگام که انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در ۱۹۱۷ نخستین شکاف را در دنیای سرمایه پدید آورد و تمام تلاش سرمایه داران و مترجمین برای سرنگونی حکومت کارگران و زحمتکشان با شکست روبرو گردید، امپریالیسم چیز دیگری جز شکست و عقب نشینی بخوندیده بود. ایمن انقلاب سر آغا ز تعرض پرولتاریای جهانی به دژ سرمایه داری بود. این انقلاب الهام بخش میلیونها کارگر و زحمتکش سراسر جهان بود که برای رهایی از یوغ ستم و استثمار سرمایه داری بپاخاسته بودند. انقلاب اکتبر بر غم همه تلاشهای منبوحانه ارتجاع جهانی باقی ماند و امپریالیسم را به عقب نشینی وادار نمود. این انقلاب به همه جهانیان اعلام کرد که دیگر امپریالیسم یگانگانه تعیین کننده تحولات جهانی نیست و از این پس سوسیالیسم بمشابه یک واقعیت در تعیین تحولات جهانی نقش خود را ایفا خواهد کرد. جنگ دوم جهانی و نقش تعیین کننده ای که اتحاد جماهیر شوروی در شکست فاشیسم ایفا نمود و سوسیالیسم را در مقیاس جهانی سنگینتر کرد. میلیونها کارگر و زحمتکش زنجیر اسارت سرمایه را گسستند و به راه سوسیالیسم گام نهادند. از این پس دیگر سوسیالیسم یک کشور منفرد تحت محاصره سرمایه داری نبود بلکه به یک سیستم جهانی تبدیل شده بود. این سنگینترین شکستی بود که پس از انقلاب اکتبر به امپریالیسم جهانی و نظام سرمایه داری وارد می آمد. از این پس اردوگاه سوسیالیسم بمشابه یک بلوک بندی اقتصادی، سیاسی و نظامی به چنان قدرتی تبدیل گردید که کمتر مسئله جهانی نمیتوانست از نفوذ و تاثیر آن بر کناریا شود. در دوران پس از دهه پنجاه نیز بر غم انحرافات که این اردوگاه بدان دچار گردید، آنچه که بوقوع پیوست با زهم پیشروی و پیروزی نیروهای انقلاب جهانی و شکستهای پی در پی ضد انقلاب جهانی بود. نقش اردوگاه سوسیالیسم و کمکهای آن در این که خلقی کوچک و فقیر نظیر خلق ویتنام بتواند قدرتمندترین و پیشرفته ترین غول امپریالیستی را به زانو در آورد، آنرا شکست دهد و با خفست و خواری از ویتنام و بیرونش کند کم نبود. در نتیجه وجود اردوگاه سوسیالیسم و قدرت آن بود که امپریالیسم یکنگنجرات نکرد در حیات خلوط خود، انقلاب پرولتری کوبا را از پای در آورد. در

نتیجه وجود اردوگاه سوسیالیسم و نقیضش آن در تحولات جهانی بود که جنبشهای رهایی بخش خلقها و ملتبهای تحت ستم چنان اعتلای بخود گرفتند که سیستم استعماری کهن بکلی متلاشی گردید. در نتیجه قدرت اردوگاه سوسیالیسم بود که بر غم ماهیت جنگ طلبانه، تجار و کاروانه و توسعه طلبانه امپریالیسم، بلوک بندیهای امپریالیستی که طی ۳۰ سال دویار جنگ جهانی را بر فروخته بودند و میلیونها انسان را کشتار کرده بودند، جرأت برافروختن یکجنگ جهانی دیگر را بخوندند. اما اکنون پس از تحولات و رویدادهای یکسال اخیر چه؟ در اینجا برای نخستین بار پس از ۱۹۱۷ این امپریالیسم است که در موضعی تعرضی قرار گرفته است. هر چند رویدادهای که به تحولات اخیر انجامید همگی در سال جاری رخ ندانند، اما واقعیت این است که این رویدادهای تا سلفبار که با به قدرت رسیدن بورژوازی در کشورهای اروپای شرقی آغا ز آخرین آن در سال جاری شکست حکومت انقلابی نیکاراگوئه بود نتیجه تحولاتی است که از دوران به قدرت رسیدن گورباچف در شوروی و اتحاد یک مشی شکست طلبانه و تسلیم گرایانه آغاز گشت. خط مشی گورباچف از یکسوزیر لوی بازسازی دست بورژوازی را در سیاست داخلی کشورهای اردوگاه بازمیگناشت و از سوی دیگر در سیاست خارجی خط مشی تسلیم در برابر امپریالیسم بود. این خط مشی به امپریالیستها اطمینان میداد که شوروی دیگر مایل نیست نقش گذشته خود را در سیاستهای جهانی ایفا نماید. از سیاست کمک به جنبشهای پرولتری و رهایی بخش دست خواهد کشید و حتی حاضر است که برای فرونشاندن کانونهای انقلاب با امپریالیسم به توافق برسد. خط مشی گورباچف نخستین بازتاب خود را در کشورهای اروپای شرقی نخست در کشورهای که رشد انحرافات در حیطه های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک به مرحله تکامل یافته تری رسیده بود نظیر لهستان و مجارستان، رفرمهای گورباچف با استقبال جناح سوسیال دمکرات حزب و اپوزیسیون بورژوازی روبرو گردید. این رفرمها با قیمانده موانعی را که بر سر راه بورژوازی و احیاء همه جانبه سرمایه داری وجود داشت از میان برداشت، در مدتی کوتاه قدرت را اختیار بورژوازی قرار گرفت و این کشورها مسیر تحول سرمایه داری را در پیش گرفتند. در دیگر کشورهای اروپای شرقی در آغا ز مقام و متعاشی از سوی رهبری آنها در برابر رفرمهای اقتصادی و سیاسی گورباچف و مشی تسلیم طلبی محض صورت گرفت، اما این مقاومتها بدلائلی چند نمیتوانست مستحکم باشد. اولاً در این کشورها نیز انحرافات از مارکسیسم - لنینیسم

و تحریف سوسیالیسم طی سالهای متعاشی، زمینه را برای تحولات سرمایه داری و بقدرت رسیدن بورژوازی هموار ساخته بود. ثانیا بیش از آن در قید نفوذ و وابستگی به شوروی بودند که بتوانند استقلال عملی از خود نشان دهند و در برابر فشارهای شوروی ایستادگی کنند. لانا زیر فشار بورژوازی بین المللی و اتحاد شوروی مقاومتشان بسرعت درهم شکست. در پی لهستان و مجارستان، در آلمان شرقی، چکسلواکی، بلغارستان و رومانی حکومتهای بورژوازی متشکل از جریانات مختلف بورژوازی و جناحهای سوسیال دمکرات تشکیل گردید، بورژوازی قدرت را بدست گرفت و سرمایه داری بطور کامل احیاء گردید. با این دگرگونیهای سیاسی، اردوگاه سوسیالیسم که دردوران پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفته بود با زهم پاشید و از بلوک بندیهای نظامی و اقتصادی آن نیز جز یک نام چیز دیگری باقی نماند. اکنون هر چند هنوز میتوان از برخی کشورهای سوسیالیستی نام برد، اما واقعیت این است که دیگر اردوگاه سوسیالیسم بمشابه یک سیستم اقتصادی، اجتماعی، سیاسی بهم پیوسته وجود ندارد. معدود کشورهای که باقی مانده اند هر یک جدا از دیگری سیاست خود را پیش میرود و حتی در برخی موارد بمشابه تعهدات متقابل اقتصادی نیز در برابر یکدیگر عمل نمیکند تا چه رسد به تعهدات سیاسی و نظامی. بدیهی است که این فروپاشی تنها نتیجه ای که میتواندست در پی داشته باشد بر هم زدن توازن سیاسی جهان. بنفع امپریالیسم بود. امپریالیسم اکنون خود را از نظر سیاسی و نظامی در موقعیتی میبیند که سیاستهای خود را بلا مانع پیش برد. امپریالیسم تعرض خود را علیه باقیمانده کشورهای سوسیالیستی بویژه کوبا تشدید کرده است. تحریکات نظامی خود را علیه این کشور گسترش داده و از هر وسیله ای برای بز انود آوردن دولت سوسیالیستی این کشور را ستفاده میکند. یکی از عوامل مهمی که در شکست اخیر حکومت انقلابی - دمکراتیک نیکاراگوئه نقش داشت، همین تحولات جهانی بنفع امپریالیسم بود. ایمن شرایط به امپریالیسم امکان داد تا از طریق تشدید منازعات نظامی، فشارهای اقتصادی و سیاسی به اهداف ارتجاعی خود در نیکاراگوئه جامه عمل پوشد. امپریالیسم اکنون تا بدان حد گستاخ شده است که با دیگر سیاست اشغال نظامی کشورهای دیگر را در پیش گرفته و در هر جا که منافعی اندکی بخطر افتد به اشغال نظامی متوسل میگردد. پاناما تنها یک نمونه است. تحولات اخیر همچنین به امپریالیستها امکان داد که با دیگر ادعاهای ارضی گذشته خود را علیه کشورهای کوچک اروپایی مطرح کنند. ادعاهای نظمت طلبانه امپریالیسم آلمان تنها یادآور ادعاهایی است که به جنگ جهانی دوم انجامید. در مجموع باید گفت که تحولات یکسال گذشته و

## هزینه های بودجه و افزایش مالیاتها

است که متحقق‌نخستین مراحل این برنامه را تا مین و تصمیم نماید. در واقع رفسنجانی من غیر مستقیم مخالفت با لایحه بودجه را، مخالفت با تحقق برنامه قلمداد کرد و سپس با عنوان اینکه "دشمنان ما و کسانی که دنبال این مسئله هستند که بگویند عصر حاکمیت مذهب مخصوصاً اسلام گذشته است، قطعاً ما میل نیستند که این برنامه موفق شود" هرگونه مخالفت با لایحه بودجه را، مخالفت با اسلام، و مخالفت کنندگان را دشمنان حکومت نام نهاد. علاوه بر این، هاشمی رفسنجانی پنهان نکرد که تبصره های لایحه بودجه بگونه ای تنظیم شده است که دست دستگا های دولتی در ریخت و پاش ها و مصرف هزینه ها کاملاً زبانشد و اختیارات قوه مجریه محدود نگردد و سرانجام با اظهار امیدواری به "نفید" و "موت" بودن بخشهای نمایندگان، از کمیسیونهای مختلف مجلس خواست که با "دستگاههای نیربط" همکاری بعمل آورند! همراه این مقدمه و موخره پر معنی بود که بالاخره رفسنجانی لایحه بودجه سال آتی را تقدیم مجلس کرد. نگاه‌های حتی گذر از لایحه بودجه، حاکی از آنست که این لایحه نیز همچون سالهای گذشته تماماً بر پایه غارت و چپاول بازم بیشتر توده های مردم تنظیم گشته است که این موضوع هم در بخش درآمدها و هم در بخش هزینه ها بوضوح انعکاس یافته است.

بر طبق ارقام ارائه شده در این لایحه، کل درآمدهای بودجه سال ۶۹ رقمی معادل ۳۰۹/۷ میلیارد ریال و میزان هزینه های جاری ۳۹۶۴/۵ میلیارد ریال بر آورده شده است. هزینه های جاری نسبت به سال ۶۸ حدود ۱۵/۶ درصد افزایش نشان میدهد. طبق همان ارقام، به غیر از مبلغ ۱۶۳۱/۳ میلیارد ریال که بعنوان هزینه های عمرانی در نظر گرفته شده است، مابقی، یعنی حدود ۶۰ درصد از هزینه های بودجه عمومی صرف هزینه های جاری میشود. هزینه های جاری، اساساً صرف ماشین نظامی و دستگاه بوروکراتیک عریض و طویل حکومت اسلامی میشود. تهیه تسلیحات و تجهیزات جنگی و نیز تأمین نیروهای مسلح، ارگانها و نهادها، مربوطه، بخش عظیمی از هزینه های جاری را بخود اختصاص میدهد. با وجود آنکه، رفسنجانی مدعی شدجای اولویست جنگ را مسائل آموزشی و فرهنگی گرفته است، اما وی در عین حال با اشاره به حالت نه جنگ و نه صلح و وجود "هاله جنگ در کشور" - مراحتاً ذعان داشت که این مسئله تا شیر خود را در برنامه بودجه بر جای نهاده است. اعتراف وی به اینکه "ما به بخش دفاعی توجه زیادی کردیم" در واقع اعتراف به آن است که بخش اعظم بودجه و از جمله بخش زیادی از آنچه که تحت عنوان بودجه عمرانی قید شده است، صرفاً تا سیاست نظامی و دفاعی و بطور

کلی هزینه دستگاه نظامی و سرکوب میشود. رفسنجانی با ذکر اینکه هزینه های جاری مربوط به "حفظ نظم و امنیت داخلی کشور" نسبت به سال ۶۸ بالغ بر ۴۲ درصد افزایش یافته است، ضمن آنکه نمونه ای از محل صرف هزینه های جاری را مشخص میکند و به افزایش هزینه آن در سال آتی اعتراف مینماید، همچنین فاش میسازد که در سال ۶۹ ارگانهای پلیسی - جاسوسی رژیم بیش از پیش تقویت میشود و بعداً در کسب و خفقان گسترش مییابد.

پرسیدنی است که دولت رفسنجانی این هزینه ها را از چه منابعی میخواهد تأمین کند. پاسخ کاملاً روشن است. دولت رفسنجانی مانند هر دولت بورژوازی دیگر هزینه های خویش را اساساً از قبل دستمزد کارگران و حاصل دسترنج توده های زحمتکش تأمین میکند. ارقام و منابعی که در لایحه بودجه قید شده است خود گواهی این مدعا است. بر طبق این ارقام کل درآمدهای لایحه بودجه سال ۶۹ رقمی معادل ۳۰۹/۷ میلیارد ریال است که از این مبلغ، ۱۶۲۳/۷ میلیارد ریال از طریق مالیاتها، ۵۸۹/۶ میلیارد ریال از طریق نفت و گاز و مبلغ ۳۷۷/۷ میلیارد ریال از طریق سایر درآمدها با بستی تأمین شود. همان طور که ملاحظه میشود، بزرگترین رقم درآمدهای دولت، یعنی بیش از ۴۰ درصد درآمدهای دولت را مالیاتها تشکیل میدهد. این رقم نسبت به سال ۶۸ بالغ بر ۴۱/۱ درصد افزایش نشان میدهد. خود رفسنجانی با ذکر نسبت درآمدهای مالیاتی به هزینه جاری طی دو سه سال اخیر، بخوبی روند افزایش مالیاتها را ترسیم میکند. وی چنین میگوید که نسبت درآمدهای مالیاتی به هزینه جاری از رقم ۲۸/۸ درصد در سال ۶۷ به ۳۵/۵ درصد در سال ۶۸ رسیده است که این رقم در سال ۶۹ به ۴۰/۹ درصد افزایش خواهد یافت. تمام این ارقام و ارقام برای این امر گواهی میدهد که دولت رفسنجانی برای تأمین هزینه های جاری خویش شرایطی برقرار کرده است که در واقع برای زندگی و معیشت توده های مردم تدارک دیده است. دولت برای تأمین این هزینه ها، همانطور که تاکنون عمل کرده است به دوشویه از توده های مردم به اخذ مالیات خواهد پرداخت. بخش اعظم درآمدهای مالیاتی دولت من غیر مستقیم، یعنی از طریق وضع مالیات بر مایحتاج ضروری و روزمره مردم اخذ میگردد. مالیات غیر مستقیم ساده ترین راه کسب مالیات است که علاوه بر آنکه برای دولت خرجی ندارد، سهل الوصول و بی دردسره است. واضح است که این نوع مالیات را اساساً توده های کثیر العده مردم میپردازند. بخش دیگری از درآمدهای مالیاتی دولت بطور مستقیم از دستمزد کارگران، اندک عایدی دهقانان، کسبه، تولید کنندگان خرد و حقوق کارمندان اخذ میشود. و بالاخره بخش بسیار ناچیزی از مالیات مستقیم میبایستی از تجار، سرمایه داران صنعتی، ملاکین و

غیره اخذ گردد. اما این گردن کلفت ها، همانطور که تاکنون شاهد بوده ایم وحتى سران رژیم نیز به کرات بی آن اعتراف کرده اند، یا هیچگونه مالیاتی نمی پردازند و یا اگر مالیاتی پرداخت کنند سریعاً آن را روی قیمت کالاها، اجاره ها و غیره سرشکن میکنند که در نتیجه این بخش از مالیات نیز بطور غیر مستقیم با زهم توسط کارگران و زحمتکشسان پرداخت میشود. بنا بر این بار مالیات ها اساساً بر دوش توده های مردم است و تماماً در آمد مالیاتی دولت از آنها اخذ میگردد.

اول اسفند لایحه بودجه به مجلس ارائه شد تا هزینه های دولت سرمایه داران و مرتجعین به توده های زحمتکش مردم ایران تحمیل شود. آنجا که مجلس نیز بر سر تحمیل هزینه های بودجه به کارگران و زحمتکشان با رئیس جمهور توافق کامل ندارد، بنا بر این تردید نباید داشت که لایحه بودجه آقای رفسنجانی، نهایتاً بعد از پاره ای بحثها و جرح و تعدیل های بی اهمیت و یا کم اهمیت به تصویب میرسد و هم اکنون کلیات آن به تصویب رسیده است. تصویب لایحه بودجه - ولو چنانچه کسری بودجه دائمی التزاید هر سال و تبعات تورمی آن را بر زندگی و سطح معیشت توده ها در نظر بگیریم - چیزی جز غارت و چپاول با زهم بیشتر کارگران و زحمتکشان و خانه خرابی اقشار وسیعی از توده های مردم ایران نیست. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی با افزایش مالیاتها، در صدد آنست که شرایط معیشتی دشوارتری را بر مردم تحمیل کند و آنها را به فقر و فلاکت با زهم بیشتری بیا فکند.

## تظاهرات تهران . . .

نیز وسیع تر میشود تا زمانی که به یک جنبش سراسری بهم پیوسته تبدیل میگردند. اینکه موثره طی دوران پس از مرگ خمینی مبارزات علنی و مستقیم مردم به دفعات بیشتر و در مناطقی و شهرهای مختلف صورت گرفته است و تازه ترین آن تظاهرات وسیع توده ای مردم در تهران و اعتراضات پراکنده در برخی مناطق دیگر است، خود نشان میدهد که جنبش توده ای در ایران به سرعت مراحل اعتلائی خود را می پیماید. توأم با این مبارزات عمومی دمکراتیک، مبارزه طبقه کارگر در کارخانه ها علیه سرمایه داران و دولت نیز مجدداً تشدید شده است. کارگران با توسل به اشکال مختلف مبارزه از جمله اعتصاب، مبارزه برای تحقق مطالبات خود را شدت بخشیده اند. لذا با توجه به علل اقتصادی و سیاسی موجود، آنچه که در آینده با آن روبرو خواهیم بود با زهم اعتلاء بیشتر جنبش، کوتاه تر شدن فواصل زمانی و مکانی جنبشهای اعتراضی علنی، ترکیب اشکال مختلف مبارزه نظیر تظاهرات و اعتصابات خواهد بود. این مسیری است که تحول جنبش کنونی از آن خواهد گذشت و تظاهرات اخیر نوید بخش آن است.



اطلاعیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

بمناسبت

## ۲۵ اسفند روز شهدای سازمان

کارگران و زحمتکشان ایران ۱

بیست و پنج اسفند روز شهدای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)، روز بزرگداشت حماسه آفرینی، از خودگذشتگی، فداکاری و قهرمانی صدها شهید فدائی است که برغم سیاهترین دیکتاتوریهایی حاکم بر ایران، به وظیفه انقلابی خود در قبال طبقه کارگر عمل کردند و دلاورانه با خصم طبقاتی جنگیدند و بخاطر دفاع از آرمانهای کمونیستی خود جان باختند.

از همان ایام که نخستین شعله‌های مبارزه فدائیان خلق در جنگل‌های سیاهکل زبانه کشید، از همان هنگام که فدائیان خلق با نقصد شرایط موجود و خیانتکاری و مماشات طلبی حزب توده با توسل به عمل انقلابی پایان یک دوره رکود و بی‌عملی را اعلام کردند، از همان هنگام که توده‌های کارگر و زحمتکش در عمل دیدند که فدائیان خلق، این پیشاهنگان طبقه کارگر، مظهر مبارزه جوشی و زبان گویای کارگران و عموم توده‌های زحمتکش مردم ایرانند، از همان زمان فدائی به سمبل مبارزه جوشی و ورزشندگی طبقه کارگر تبدیل شدند و نام فدائی در میان توده‌ها پرآوازه گشت. حماسه سیاهکل نویدبخش سرآغاز مبارزه‌ای بود که دلیرترین و انقلابی‌ترین فرزندان طبقه کارگر علیه نظام موجود برپا کردند. رژیم شاه هر اسان شد و دیوانه و ارباب دستگیری و شکنجه فدائیان روی آورد تا بلکه آتشی را که در سیاهکل برفروخته شده بود، خاموش سازد. اما چگونه ممکن بود؟ ایمان خلل‌ناپذیر فدائیان به آرمانهای والای کمونیستی، وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها را بی‌اثر می‌کرد. این استواری و پایداری فدائیان، طبقات ارتجاعی را جری‌تر کرد، صدها فدائی به جوخه‌های تیرباران سپرده شدند یا در درگیری مسلحانه با مزدوران جان باختند اما مبارزه ادامه یافت، آتش برفروخته در سیاهکل اکنون در سراسر ایران زبانه میکشد. آنچه در نبرد با طبقات ارتجاعی به فدائیان نیرو میبخشید، عشق به طبقه کارگر و ایمان به رسالت این طبقه و آرمان والای بشریت ستمدیده، کمونیسم بود. بذرها که ۹ سال مبارزه بی‌امان فدائیان در میان توده‌های کارگر و زحمتکش پاشیده بود سال ۵۷ جوانه زد. بیهوده نبود که در انقلاب ۵۷، آنگاه که توده‌ها برای سرنگونی رژیم شاه به مبارزه ای‌قهرمانانه برخاستند، فدائی به سمبل و تبلور آرمانهای پیشروترین و آگاه‌ترین کارگران تبدیل شد. بیهوده نبود که آگاه‌ترین بخش کارگران، تجسم آرمانهای بیدار شده خود را در خط مشی انقلابی و اعتقادات فدائی جستند. همزمان با قیام هزاران کارگر و زحمتکش شریف، بسوی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران روی آوردند. سازمان ما بمثابه سازمان پیشرو کارگران در تمام عرصه‌ها به سازماندهی مبارزه توده‌ها پرداخت. سازماندهی کارگران در کارخانه‌ها و محلات، سازماندهی شوراها، کارگری، شوراهای دهقانان، زحمتکش ترکمن، در کردستان و... آری فدائیان خلق در تمام عرصه‌های مبارزه کارگران و توده زحمتکش فعالانه شرکت جستند و بذراکاهی را در میان کارگران و زحمتکشان افشانند. اینهمه تلاش و از خودگذشتگی فدائیان خلق در گسترش آگاهی طبقاتی میان کارگران در مبارزه برای دمکراسی و سوسیالیسم و نشان دادن یگانه‌راه‌های آنان، نمیتوانست رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را به هر اسامی مرگبار نیفکند و آنرا دیوانه و ارباب و انکس و اندارد. رشد و اعتلاء مبارزه کارگران و زحمتکشان، بورژوازی را به ریشه‌ای مرگبار دچار ساخته بود از اینسرو به مقابله دیوانه و ارباب علیه فدائیان خلق برخاست. هنوز نخستین روزهای پس از قیام بود که دهها فدائی بدست باندهای سیاه و ابسته به حکومت ترور شدند. چیزی نگذشت که زندانها انباشته شد. دستگیریهایی گسترده، شکنجه‌های وحشیانه، چوبه‌های دار و جوخه‌های تیرباران، پاسخ ارتجاع حاکم به فعالیت آگاه‌گران و سازمان‌نگران فدائیان خلق بود. رژیم جمهوری اسلامی نیز همچون رژیم شاه فدائی را آماج اصلی تهاجم خود قرار داد چرا که میدید فدائیان خلق، توده‌ها را به نافرمانی علیه بورژوازی و مرتجعین فرا میخواندند، میدید که کارگران منافس طبقاتی خود را در آرمانهای کمونیستی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران یافته‌اند. اگرچه در این مقطع خائنین اکثریتی به طبقه کارگر و توده‌های مردم پشت کردند و راه بندوبست با ارتجاع حاکم را در پیش گرفتند اما "اقلیت" راه پرافتخار فدائیان را ادامه داد. اقلیت با پایبندی به آرمانهای کمونیستی فدائیان شهید و با دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان راه پرفرازی و نشیبی را پیمود که علی‌رغم افت و خیزها مالا مال از مبارزه علیه ستمگران و استثمارگران و عشق به کارگران و زحمتکشان است. طی بیست سال مبارزه بی‌امان سازمان ما علیه بورژوازی و تلاش برای متشکل ساختن و آگاه نمودن کارگران صدها فدائی شامل رفقای کار در رهبری، اعضا عموماً داران سازمان بخاطر دفاع از آرمانهای خود، با سری افراشته در مقابل دشمنان ایستادند و مرگ را پذیرا شدند.

در سراسر دوران حیات سازمان، مرتجعین شدیدترین پیگردها و وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها را علیه فدائیان بکار گرفته‌اند و بی‌رحمانه این قهرمانان دفاع از منافع کارگران را کشتار کرده‌اند، تا مگر روحیه مبارزه جوشی و ورزشندگی فدائی را در هم شکنند، اما زهی خیال باطل! این بربریت و توحش طبقات ارتجاعی حاکم نه فقط نتوانسته اند که خللی در مبارزه سازمان ما پدید آورد بلکه بلعکس عزم آنرا به مبارزه را سخ‌تر نموده است. هر چند طبقه کارگر و سازمان ما صدها رفیق فدائی، صدها تن از پیشروترین و آگاه‌ترین کمونیست‌ها را از دست داده‌اند، هر چند صدها خانواده پدران و مادران، خواهران و برادران، همسران و فرزندان رفقای شهیدمان، بهترین و ارزنده‌ترین عزیزان خود را از دست داده‌اند، اما آنها نمرده‌اند، آنها بعنوان قهرمانان راستین تاریخ بشریت، مدافعین پیگیرانه‌ی ستم‌دگان و استثمارشدگان، سمبل مبارزه برای انسانی‌ترین آرزوها و آرمانهای بشریت، زنده‌اند و تا ابد زنده خواهند بود و راه پرافتخار آنها را هزاران نوه‌ها هزار فدائی دیگر ادامه خواهند داد.

در آستانه ۲۵ اسفند روزگرامی داشت شهدای فدائی، با دیدن رفقای شهیدمان پیمان می‌بینیم که راه آنها را ادامه دهیم، محکم و استوار به پیش روییم و پیگیری‌ها را علیه مرتجعین و استثمارگران مبارزه کنیم.

درود بیکران بر تمام رفقای شهید

ننگ و نفرت بر مرتجعین و استثمارگران

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار با جمهوری دمکراتیک خلق

زنده باد سوسیالیسم

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

اسفندماه ۱۳۶۸

دستمزدها باید متناسب با سطح هزینه‌ها افزایش یابند

تحولات سیاسی جهان و پیامدهای آن

ندارد و مانند چند سال گذشته حداکثر ۸۵۰۰ تومان خواهد بود.

اعلام این خبر در آستانه سال نو، حاکی از آن است که طبقه کارگران ایران تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، در سال آینده نیز وضعیتی پر مشقت و چاه بسا بدتر از سالهای قبل خواهد داشت؛ افزایش تنها ۱۷ تومان به دستمزد روزانه کارگران در حالی که قیمت‌ها مانده و افزایش میابند و نرخ تورم روز بروز بالا می‌رود، نشان می‌دهد که سرمایه‌داران و دولت‌حاکمان آن در سال آینده چه شرایط طاقت‌فرسایی را برای کارگران تدارک دیده‌اند. این ادامه همان سیاستهای ضدکارگری رژیم است که طی ۱۰ سال گذشته چنان شرایطی را برای کارگران تحمیل نموده که بیسابقه است. طی چند سال گذشته در اشرار بحران اقتصادی و سیاستهای ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی وضعیت زندگی کارگران روز بروز وخیم‌تر شده است. تعداد بسیاری از کارگران بیکار شده‌اند. بنا به اعتراف سران حکومت، حدود ۵۰۰ هزار صنیوری فعال جامعه یا علنا بیکارند و یا به شغل‌های کاذب اشتغال دارند. بخش عظیمی از این ارتش چند میلیونی، کارگران کارخانه‌ها هستند که بدلیل بحران اقتصادی، رکود تولید و تعطیل کارخانه‌ها به خیابانها پرتاب شده‌اند. این جمعیت عظیم بیکار، گرسنه و بی سرپناهند و هیچ راهی برای امرار معاش ندارند. وضعیت کارگران شاغل نیز تفاوت چندانی با بیکاران ندارد. آنان نیز در شرایط غیر قابل تحملی بسر می‌برند. کارگران شاغل اگر چه تا نهایت توان کار می‌کنند، به شدیدترین نحوی استعفا می‌شوند، از صبح تا شام جان می‌کنند و توان نشان زهره نوب می‌شود، اما دستمزدشان چنان ناچیز است که نه تنها قادر به تأمین معیشت خود نیستند بلکه دستمزد دریاقتی تهیه چند قلم از اقلام مورد نیازشان را کفاف نمیدهد. در مقابل رشد روزافزون قیمتها و افزایش مداوم نرخ تورم، دستمزد واقعی کارگران مدام کاهش می‌یابد. این روند در چند سال گذشته ادامه یافته، وضعیت کارگران سال بسال وخیم‌تر شده است و اکنون در شرایطی رژیم وعده ۱۷ تومن افزایش دستمزد به کارگران می‌دهد که تنها طی همین دو سه ماه گذشته، قیمتها بطور سرسام‌آوری افزایش یافته‌اند. البته "شورای عالی کار" مرکب از نمایندگان دولت و سرمایه‌داران، نمایندگان یکمشت مفتخور و بیکار، که از قبیل کارگران به زندگی انگل و ارمشغولند، برایشان اهمیتی ندارد که کارگرها دستمزد ۱۰۰ تومان چگونه از پیس هزینه‌های کم‌رشدن زندگی برمی‌آید. آنان کاری ندارند که با دستمزد ۱۰۰ تومانی چگونه میتوان اجاره خانه، هزینه‌های سرسام‌آور خوراک، پوشاک بهداشت، درمان و آموزش و غیره را تأمین کرد.

وقتی اجاره یک خانه دو طاقه در حاشیه شهر تهران بطور متوسط ۳۵۰۰ تومان است، وقتی قیمت یک کیلو گوشت ۲۵۰۰ تومان و یک کیلو سیب زمینی ۶۰۰ تومان است، کارگر چگونه میتواند بسا ۱۰۰ تومان دستمزد روزانه این هزینه‌ها را تأمین کند. آنها با این مسئله نمی‌اندیشند که دستمزد تعیین شده توسط آنان، کفا فکریه یک خانه دو طاقه را نمیدهد و قیمت یک کیلو گوشت ۲/۵ برابر حداقل دستمزد تعیین شده است. در چنین شرایطی کارگران ایران چگونه قادرند به زندگی ادامه دهند؟ آنان هیچ چاره‌ای جز این ندارند که جیره روزانه ناچیز خود را با زهم کاهش دهند، از خوردن گوشت و میوه و بسیاری از دیگر مواد غذایی صرف نظر کنند. تمام افراد خانواده را در یک یا دو طاق تنگ و محقر بر روی هم تلنبا رنمایند، در مصرف لباس و وسایل نظافت صرفه جویی کنند، فرزندان خود را به مدرسه نفرستند و کودکانشان ناگزیر با شند بجای رفتن به مدرسه، از زمین پائین کار کنند، با زهم وقتی می‌بینند درآمدشان کفاف مخارج را نمیدهد، به سیگار فروشی، و دهها شغل کاذب و بیهوده دیگری روی آورند. آنان ناگزیر میشوند در مقابل حرص و آز سرمایه‌داران، رنج آور-ترین محرومیتها را بخورند و رنمایند. هنگامیکه کارگران به چنین حدی از محرومیت رسیدند، افزایش قیمتها، بیکار شدن و یا یک بیماری کانی است تا تیره‌روزی آنان را ماضی کند و آنها را به افلاس کامل بکشاند.

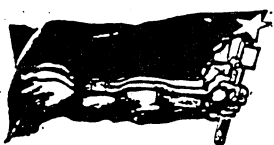
وضعیت مادی طبقه کارگران ایران و سیاستهای ضدکارگری و ارتجاعی جمهوری اسلامی به عینه نشان می‌دهد که سرمایه‌داران تحت هر شرایطی در صدد بیشترین بهره‌کشی از کارگران هستند. سرمایه‌داران مانند زوال خون کارگران را می‌کنند و تا آنجا که برای کارگر عضله، عصب و قطره خونی برای استعمار باقی است وی را رها نمی‌زند. با هر بحران اقتصادی و هر نقصانی که در امر تولید پیش آید، این کارگرانند که همانند قربانی به مسلخ مرگ از گرسنگی فرستاده میشوند. این بهره‌کشی بی‌شمرانه، این شرایط غیر انسانی تحمیل شده از سوی سرمایه‌داران نیاید از جانب کارگران بی‌پاسخ بماند. کارگران تنها در صورتی میتوانند خود و نسل خویشان را از این زندگی فلاکت‌بار رها کنند که یکدیگر را یگانه‌گردد، متفقاً در مقابل سرمایه‌داران ایستادگی کنند و آنان را به عقب نشینی وادارند. در مقابل تصمیمات شورای عالی کار سرمایه‌داران، کارگران باید مبارزات خود را برای افزایش سطح دستمزدها گسترش دهند. کارگران باید طبقه سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌داران را وادار نمایند که دستمزدها را متناسب با نرخ تورم و افزایش سطح هزینه‌ها، افزایش دهند.

تغییراتی که در توازن قوا بنفع امپریالیسم و کلیه مرتجعین صورت گرفت ضربه‌ای سنگین به نیروهای انقلاب جهانی بود. اما به یقین باید گفت که هر چند ضدانقلاب در کوتاه مدت بتواند اوضاع را بنفع خویش حفظ کند، طولی نخواهد کشید که با ردیگری ضرباتی سهمگین ترا ز گذشته روبرو گردد و انقلاب جهانی پرولتری تعرض خود را مجدداً آغاز کند.

عصری که ما در آن بسر می‌بریم یعنی عصر امپریالیسم و تضادهای بقوت خود باقی است. این عصر راه حل دیگری برای تضادهای که بسیار آورده است، جز انقلاب پرولتری ندارد. لذا همانگونه که تجربه در گذشته نیز نشان داد این عصر، عصر انقلابات پرولتاریائی است. اساس مسئله در این است که در این عصر، تضادهای نظام سرمایه‌داری به سرحد انفجار رسیده است. تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی برغم تحولات مقطعی کنونی که بنفع امپریالیسم و سرمایه‌داری صورت گرفته، نه تنها تخفیف نیافته، بلکه روز بروز بیشتر تشدید خواهد شد. اگر در دورانی که انقلاب سوسیالیستی اکتبر صورت گرفت تنها معدود کشورهای اروپائی و آمریکای لاتین و سایر کشورهای در حال توسعه که شیوه تولید سرمایه‌داری در تمام کشورهای جهان، در همه جا به یک پرولتاریائی نیرومند و نظیر کسی پرده شکل داده است، در همه کشورها بورژوازی با مسئله انقلاب پرولتری روبروست. تردیدی نیست که اگر در گذشته تحت تاثیر مبارزات و پیروزیهای پرولتاریائی جهانی، بورژوازی بویژه در کشورهای امپریالیستی، ناگزیر بود متیازاتی به طبقه کارگر بدهد، پس از تحولات اخیر قطعاً تلاش خواهد کرد که این دستاوردها را از پرولتاریا با زبس بگیرد، و این خود زهم اکنون آتش مبارزه طبقاتی را شعله‌ور ساخته است. ثانیا تحولات سیاسی اخیر نوپاره تضاد میان کشورهای امپریالیست و بلوک بندیهای امپریالیستی را در ابعاد جدیدی مطرح خواهد ساخت، و این تشدید تضاد به اشتعال انقلاب جهانی پرولتری یاری خواهد رساند.

ثالثاً - در نتیجه تحولات اخیر، امپریالیسم سیاست را هرزانه و غارتگرانه خود را در قبال خلقها و ملت‌های تحت سلطه و وابسته شدت خواهد بخشید، و این تضاد را در ابعادی کم‌سابقه تشدید خواهد نمود.

امپریالیسم راه دیگری در پیش ندارد و رنج‌ز اینک در نتیجه تضادهای که ذاتی آن هستند، از پای درآید.



**ارزیات**  
**نشریات**

**★ تحولات در کشورهای سوسیالیستی به کدام سو؟**  
**و شورایی عالی به کدام سو؟**

بشکل جدی با این مسئله برخورد کند و در همان محدوده‌ای که تروتسکیستها تاکنون به این مسئله برخورد کرده‌اند، باقی نمی‌ماند، طبعاً میبایست از خود سؤال میکرد که این بوروکراسی که تمام حزب و دولت را قبضه کرده بود وابسته به کدام طبقه بوده و اصولاً خود این دستگاه بوروکراتیک از منافع چه طبقه‌ای پاسداری میکرد است. بسا چنین نگرشی قطعاً به نتایجی درست تر و یا لااقل بهتر از نتیجه‌گیری کنونی‌اش دست می‌یافت.

اینکه کلاً در تمام کشورهای اردوگساره سوسیالیستی توأم با رشد انحرافات و تقویت نقش و موقعیت اقشار غیرپرولتری هم در زمینه اقتصاد و هم سیاسی، بوروکراسی نیز که پاسدار منافع آنهاست پیوسته رشد نمود و نقش خود را در تحریف سوسیالیسم ایفا نمود، تردیدی نیست. اما اگر بپذیریم که بوروکراسی وابسته به اقشار غیرپرولتریست و از منافع آنها دفاع میکند، در آنصورت شورای عالی قادر به توضیح این مسئله نیست که این بوروکراسی که تمام دولت و حزب را قبضه کرده بود چگونه اولاً از منافع پرولتاریا دفاع میکرد است و ثانیاً به این سرعت تسلیم پروسترویکا گردید. درست همانگونه که تروتسکی نیز بعنوان ارائه دهنده اصلی این تز نتوانست به مسئله پاسخ گوید. و در مورد گورباچف و طرفداران وی در اروپای شرقی نیز باید گفت که آنها این مسئله را صرفاً بعنوان دست آویزی برای پیشبرد اهداف و مقاصد غیر پرولتری خود بکار گرفته‌اند.

در اینجا مجال نیست که ما یکبار دیگر غلغل و عوامل اقتصادی، سیاسی و ریشه‌های طبقاتی انحرافات را در کشورهای سوسیالیستی مورد بررسی قرار دهیم. این مسئله در نوشته‌های دیگر سازمان ما مورد بررسی قرار گرفته است و صحت آنرا نیز تحولات اخیر عملاً نشان داد. بر مبنای همین تحلیل بود که سازمان ما از سالها پیش، از یکسو بر ادعاهای اپورتونیستی و توجیه‌گرایانه طیف راست خط بطلان کشید و نشان داد که این کشورها با تجدید نظر در مارکسیسم-لنینیسم در کلیه مسائل مربوط به سیاستهای داخلی و بین‌المللی به انحرافات جدی در غلطیده‌اند و سوسیالیسم موجود یک سوسیالیسم تحریف شده است و از سوی دیگر بطلان نظرات کسانی را که بر مبنای این انحرافات حکم احیاء سرمایه‌داری را در این کشورها صادر میکردند نشان داد. اما در عین حال خاطر نشان ساخت که این انحرافات نمی‌تواند برای مدتی طولانی پایدار بماند. یا طبقه کارگر بمقابله با این انحرافات برخاسته و یا اینکه بمرور رشد این انحرافات، بورژوازی را براریکه قدرت جای خواهد داد. تحولات اخیر دقیقاً تأیید کننده صحت این تحلیل بود.

در حالیکه امروزه جریان‌ات راست، هر چند



بختک بوروکراسی از مسیر سوسیالیسم کسب میکند. پروسترویکا در عرصه سیاسی با حذف کامل فشار بوروکراتیک بر حزب و جامعه، برسمیت شناختن حقوق و آزادیهای دمکراتیک و اولیه، زمینه ساز حضور فعال توده‌ها در صحنه تحولات اجتماعی و ایجاد عرصه برای بکارگیری خلاقیت آنها گشته است. و آنچه که هم‌اکنون اتفاق افتاده است حذف موانع برای دگرگون ساختن و شکوفا نمودن نظام سوسیالیستی است. خلاصه کلام اینکه "انجام این تحول ضرورت اجتناب ناپذیر جوامع سوسیالیستی و رشد آتی آنهاست". نتیجه عملی هم که از این تحلیل در عرصه سیاسی عاید میگردد اینست که گویا اتحاد شوروی به اتفاق دیگر کشورهای اروپای شرقی "سد بوروکراتیسم" را در هم شکسته‌اند و بدین‌طریق "مهمترین تحول را در عرصه سیاسی" که "سرافاز تحول در تمامی زمینه‌های دیگر است" بفرجام رسانده و راه را "برای دگرگون ساختن و شکوفا نمودن نظام سوسیالیستی" هموار ساخته‌اند. در این میان تنها معدود کشورهای نظیر کوبا هستند که "بوروکراتیسم" را "نقدیس" میکنند و بعنوان "دولتهای مدافع بوروکراسی" از قافله "شکوفا نمودن نظام سوسیالیستی" عقب مانده‌اند.

این است خلاصه‌ای از مباحث شورای عالی در عرصه سیاسی.

آنچه که در اینجا بیان گردیده، تکرار همان استدلالات گورباچف در مورد "سد بوروکراسی" است تا تحریف همه‌جانبه‌ای که در سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا صورت گرفته به "بختک بوروکراتیسم" تقلیل داده شود و سپس، همانگونه که اطلاع یافتیم "پروسترویکا در عرصه سیاسی" معجزه کرد و "با حذف کامل فشار بوروکراتیک بر حزب و جامعه" راه را "بر حضور فعال توده‌ها در صحنه تحولات اجتماعی" گشود و ما باید اکنون پس از این تحولات مطمئن باشیم که دیگر در شوروی و اروپای شرقی مانعی بر سر راه حاکمیت کامل طبقه کارگر وجود ندارد! در تمام مباحث شورای عالی در زمینه سیاسی نه بحثی از نقش اقشار و طبقات غیر پرولتری در قدرت سیاسی، دستگاه دولتی و حزبی است و نه تحریف و نفی دیکتاتوری پرولتاریا در این کشورها. شَر، همان "بوروکراتیسم" است که در میان زمین و آسمان بین طبقات معلق مانده است. شورای عالی حتی در همان محدوده‌ای که کل انحرافات را به بوروکراسی نسبت میدهد، در تحلیل خود پیگیر نیست و بایک نگرش طبقاتی به مسئله نگاه نمیکند. اگر قرار بود شورای عالی

در دهمین شماره ارگان سازمان چریکهای فدائش خلق ایران (شورای عالی) مقاله‌ای درج شده است تحت عنوان "تحولات در کشورهای سوسیالیستی به کدام سو؟". رفقای شورای عالی طی این مقاله تلاش نموده‌اند تا تحولاتی را که در این کشورها بوقوع پیوسته مورد ارزیابی قرار داده و جهت و سمت و سوی آن را نشان دهند.

خلاصه نتایجی که از این مقاله بدست می‌آید اینست که "این تحول گامی به پیش در روند تکامل سوسیالیسم" محسوب میگردد و از همینرو از کمونیستها خواسته شده که از این تحول "دفاع" کنند و با آن "همگامی" نمایند. حال ببینیم چگونه شورای عالی به این نتیجه‌گیری دست یافته و واقعاً تحولات به "کدام سو" بوده است؟ نویسنده مقاله مقدم بر هر چیز سؤال میکند "این تحولات چه هستند. چرا ضرورت پیدا کرده‌اند. چگونه باید با آنها برخورد کرد؟" و برای پاسخ دادن به این سئوالات ابتدا منظور خود را از تحولات توضیح میدهد تا می‌آید کسی دچار ابهام شود و مثلاً تصور کند که منظور تحولاتی است که در دوران لنین و یا استالین به وقوع پیوسته است، بنابراین مینویسد: "وقتی از تحولات در کشورهای سوسیالیستی سخن گفته میشود همه آن مسائلی مطرح است که وضعیت امروز را در کشورهای سوسیالیستی از شرایط حاکم بر دیروز آنها متمایز می‌سازد." به زبان صریح تر منظور شورای عالی از تحولاتی که "گامی به پیش در روند تکامل سوسیالیسم" محسوب میشوند و مهم‌تر از آن "در تاریخ سوسیالیسم از نقطه نظر تئوری سوسیالیسم یک دگرگونی عظیم و تاریخی است" همان مجموعه تحولاتی است که از دوران زمانداری گورباچف آغاز گردیده و نتایج قطعی و مشخص خود را هم اکنون در اروپای شرقی بمنصه ظهور رسانده‌اند.

شورای عالی در ادامه این مباحث خود، مسئله را در سه عرصه سیاسی، اقتصادی و تئوریک مورد بررسی قرار میدهد. "مهمترین تحول در عرصه سیاسی که سرافاز تحول در تمامی زمینه‌های دیگر است، شکستن سد بوروکراتیسم در احزاب و دولتهای کشورهای سوسیالیستی و باز نمودن فضا برای مشارکت فعال توده‌ها در سرنوشت جامعه، در مجادلات ایدئولوژیک و در برخورد به معضلات اقتصادی و اجتماعی جوامع سوسیالیستی است." اگر خروشچفیس "قادر نگشت و نخواست به منافع بوروکراسی خللی وارد آورد" گورباچفیس و پروسترویکای او "حکایت خود را از تائید بر مرتفع ساختن

با زهم از موضعی اپورتونیستی ناگزیرند اعتراف کنند که در گذشته مسائلی وجود داشته و برای اینکه گریبان خود را یکسره رها سازند اساسا مارکسیسم-لنینیسم را مردود اعلام می‌کنند و به سرمنشاء اصلی تئوریک خود یعنی سوسیال-دمکراسی پناه می‌گیرند، درحالیکه جریاناتی که کشورهای اردوگاه سوسیالیستی را ازسأله‌ها پیش سرمایه داری معرفی کرده بودند در برابر تحولات اخیر حیران مانده و برآستی به هذیان-گویی دچار شده و این تحولات را نتیجه دعوی بورژوازی بخش خصوصی و دولتی معرفی میکنند- پاسخی که البته یک کودک دبستانی را نیز قانع نخواهد کرد- درحالیکه این تحولات بی پایه بودن استدلال تروتسکیستها و راه‌حلهای آنها را تا بدانجا نشان داد که انقلابات سیاسی آنها از نوع همان "انقلاباتی" ازکار درآمد که ارتجاع محض اند؛ سازمان ما بدرستی میتواند پاسخ دهد که این تحولات بیان این حقیقت است که رشد انحرافات دیگر مرحله‌ای رسیده بود که ادامه اوضاع بروال سابق امکانپذیر نبود نتیجه نهائی خود را در احیاء سرمایه داری در اروپای شرقی و بقدرت رسیدن بورژوازی یافته است. شورائی-عالی در یک چشم بهم زدن "بختک بوروکراتیسم" را از تروتسکی به عاریه می‌گیرد و پروسترویکا را داری شفا بخش آن اعلام میکند. یعنی به تمام تحلیل‌های سازمان در گذشته بویژه مواضع "اقلیت" پشت پا می‌زند.

برخلاف ادعای شورای عالی باید گفت که رشد مناسبات سرمایه داری و تقویت روزافزون مواضع بورژوازی در کشورهای اروپای شرقی از مدتی پیش شرایط را برای بدست گرفتن قدرت توسط بورژوازی هموار ساخته بود. پروسترویکای گورباچف در اروپای شرقی این روند را تسریع نمود. بورژوازی قدرت را بدست گرفت و دیگر چیزی بنام سوسیالیسم در این کشورها وجود ندارد. در شوروی نیز این تحولات در عرصه سیاسی چیز دیگری جز لیبرالیسم و قدرت‌گیری جریانات راست و اقشار غیر پرولتاری در پی نداشته است. تحت چنین شرایطی که حتی رژیمهای حاکم بر کشورهای اروپای شرقی با صدای بلند اعلام میکنند که دیگر ما مارکسیسم-لنینیسم، دیکتاتوری پرولتاریا و کمونیسم کاری ندارند و مسیر پارلماناریسم و بازار را در پیش گرفته‌اند، در شرایطی که ناسیونالیسم در شوروی بیدار میکند و همه جا عرصه ساخت و ساز ناسیونالیستها و جریانات سوسیال‌دمکرات شده است، رفقای شورای عالی این انحطاط را "شکوفائی" "نظام سوسیالیستی" و "گامی به پیش در روند تکامل سوسیالیسم" میدانند. شورای عالی که تحولات سیاسی در کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی را تحولی دوران-ساز در روند تکامل سوسیالیسم و مبارزه با

انحرافات معرفی میکند و از "حذف کامل فشار بوروکراتیک بر حزب و جامعه" سخن می‌گوید طبیعتا باید بر این اعتقاد باشد که دیکتاتوری پرولتاریا اکنون دیگر بمعنای دقیق کلمه در این کشورها برقرار شده و حال میتوان برطبق تعریف کلاسیک مدعی شد که طبقه کارگر از جمیع جهات بصورت طبقه حاکمه متشکل شده است و این همان "قدرت حاکمه" ای است که "هیچکس دیگر در آن سهم نیست."

آیا واقعا چنین است؟ در اینجا نیازی به استدلال نیست، چرا که خود رژیمهای ضد کمونیست اروپای شرقی آشکارا اعلام نموده‌اند که با دیکتاتوری پرولتاریا دشمنی دارند و البته هیچ کمونیستی هم ادعای شورای عالی را جدی نخواهد گرفت. اما اگر شورای عالی در این ادعای خود پیگیر است این رخصت را بخود بدهد و به ما نیز نشان دهد که چگونه رژیمهای حاکم بر اروپای شرقی نمایندگان راستین پرولتاریا هستند؟ چگونه برغم اینکه خود آشکارا دیکتاتوری پرولتاریا را از بیخ و بن نفی میکنند، نا آگاهانه دیکتاتوری پرولتاریا هستند؟!

و یا در مورد اتحاد شوروی نشان بدهد که چگونه قدرت گرفتن جریانات غیر پرولتاری در سیستم حکومتی، قدرت فوق‌العاده ناسیونالیستها در اغلب جمهوریها نظیر لیتوانی، استونی، آذربایجان، ارمنستان، گرجستان و... را میتوان به تقویت دیکتاتوری پرولتاریا تعبیر کرد؟ شورای عالی عزم جزم کرده است که حقایق را بکلی وارونه جلوه دهد. بقدرت رسیدن دشمنان سوگند خورده کمونیسم و دیکتاتوری پرولتاریا را در اروپای شرقی و نیز رشد روزافزون قدرت جریانات غیر پرولتر را در خود اتحاد شوروی، تقویت و استحکام دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم جا بزنند.

شورای عالی بعموض اینکه این مسئله را تحلیل کند که جریاناتی که امروز در اروپای شرقی بقدرت رسیده‌اند و در اتحاد شوروی بیش از هر زمان دیگر قدرتمند شده‌اند، مطابق برنامه و عملکردشان از منافع چه طبقه‌ای دفاع میکنند؛ تقویت و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا را از رشد و گسترش لیبرالیسم سیاسی نتیجه‌گیری میکند. رفقای شورای عالی این حقیقت را که دیکتاتوری پرولتاریا بقول لنین "همان مبارزه طبقه‌ای پرولتاریاست که با کمک ابزاری مثل قدرت دولتی اعمال میشود" یکسره نادیده می‌گیرند و در عوض می‌کوشند مسئله دیکتاتوری پرولتاریا را با کمی و زیادای آزادیهای دمکراتیک توضیح دهند و بنا بر این تعجب آور نخواهد بود و قتی که از مسئله گسترش آزادیهای سیاسی بلافاصله تقویت و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا را در اروپای شرقی و شوروی نتیجه‌گیری می‌کنند. شورای عالی حتی از راه کارگر نیز یک گام فراتر می‌نهد و از مسئله بی‌قید و شرط بودن آزادیهای سیاسی

در دوران دیکتاتوری پرولتاریا دفاع می‌کنند و می‌گویند "آنچه مسلم است بی‌قید و شرط بودن این آزادیها در سوسیالیسم است."

در اینجا است که هرگونه خط و مرزی میان شورای عالی و طرفداران دمکراسی ناب و خالص بکلی محو میشود و شورای عالی هم به صف کسانی می‌پیوندد که مدافع "ارزش مطلق اصول دمکراتیک" هستند، استدلال رفقای شورای عالی بحث تازه‌ای نیست، اینها همان مباحثاتی است که کاتوتسکی علیه لنین و بلشویکها ارائه داد و محروم کردن بورژوازی را از آزادی، جنسیتی بزرگ اعلام کرد. لنین هم کتاب انقلاب پرولتاری و کاتوتسکی مرتدا در پاسخ به کسانی نوشت که دمکراسی بورژوازی را تقدیس می‌کنند و از بی‌قید و شرط بودن آزادیهای بورژوازی در دوران دیکتاتوری پرولتاریا سخن می‌گویند.

اگر رفقای شورای عالی نه در حرف بلکه در عمل به دیکتاتوری پرولتاریا اعتقاد داشته باشند، اگر دیکتاتوری پرولتاریا را شکل طبقه کارگر بصورت طبقه حاکم برای سرکوب مقاومت استثمارگران و تجدید سازماندهی جامعه بدانند، اگر به این حقیقت اعتقاد داشته باشند که "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتیست که با اعمال قهر پرولتاریا علیه بورژوازی بچنگ آمده و پشتیبانی می‌گردد و قدرتی است که به هیچ قانونی وابسته نیست!" اگر فهمیده باشند که بقول لنین "دیکتاتوری معنایش حتما محو دمکراسی برای آن طبقه‌ای که دیکتاتوری را نسبت به طبقات دیگر عملی می‌نماید نیست ولی معنای آن حتما محو (ویا محدودیت بسیار زیاد که ایضا یکی از انواع محواست) دمکراسی برای طبقه‌ای است که دیکتاتوری نسبت به آن یا علیه آن عملی می‌گردد." در آنصورت نمی‌توانند از بی‌قید و شرط بودن آزادیها در دوران دیکتاتوری پرولتاریا سخن بگویند. دیکتاتوری پرولتاریا نافی آزادی نیست بلکه بالعکس با ایجاد دولتی از طراز نوین که در دسترس وسیعترین توده‌های زحمتکش قرار دارد کامل‌ترین و وسیعترین دمکراسی را فراهم می‌آورد که در آن توده‌های مردم نه بشکل صوری بلکه بطور واقعی از آزادیهای سیاسی بهره‌مندند. رفقای شورای عالی فراموش میکنند که سلب یا محدود شدن این آزادیها در کشورهای اردوگاه نتیجه تبعی تحریف دیکتاتوری پرولتاریا و دمکراسی پرولتاریا بود. اما فرق است میان این مسئله و دفاع از بی‌قید و شرط بودن آزادیها در دوران دیکتاتوری پرولتاریا. رفقای شورای - عالی بحث انگلس را علیه اپورتونیستها فراموش کرده‌اند که می‌گفت: "ما دام که پرولتاریا هنوز به دولت نیازمند است این نیازمندی از لحاظ مصالح آزادی-نبوده، بلکه بمنظور سرکوب دشمنان خویش است." پرولتاریائی که دیکتاتوری انقلابی خود را برای سرکوب استثمارگران برقرار می‌سازد



در هر کجا که ضروری دید و منافع طبقاتی اش ایجاب نمود، بورژوازی، ملاکین و همه استثمارگران و استثمارکنندگان را از آزادی محروم خواهد ساخت. بر همین اساس بلشویکها نیز حقد داشتند که برغم آه و ناله های امثال کائوتسکی و شرکای منشویک او، بورژوازی را از حق انتخاب محروم کنند.

رفقای شورای عالی باید این حقیقت را درک کنند که نمیتوان مانند راه کارگر میان دوسندلی نشست. دیکتاتوری پرولتاریا را در حرف پذیرفت و در عمل رد کرد. در گفتار از دیکتاتوری پرولتاریا دفاع نمود و در کردار به آنچه سوسیال دمکراتها میگویند عمل کرد. شورای عالی وقتیکه از تحکیم دمکراسی پرولتری در پی تحولات اخیر در اروپای شرقی سخن میگوید، نشان میدهد که بکلی معنای دمکراسی پرولتری را درک نکرده است. در کدام یک از این کشورها توده های پرولتر از طریق ارگانهای توده ای خود اعمال حاکمیت می کنند؟ در کجا صاحب منصبان و نمایندگان نه فقط انتخابی بلکه در هر لحظه قابل فراخوانی و عزل هستند؟ در کجا حقوق مقامات به سطح دستمزد یک کارگر ماهر کاهش یافته است؟ واقعیت این است که هیچیک از آنها در اروپای شرقی دیگر وجود ندارد و چیزی که حاکم است یک دمکراسی بورژوازی است. در شوروی نیز هر روز که میگذرد از نقش شوراها کاسته میشود. با گذشت هر روز قوای مقننه و مجریه از یکدیگر تفکیک میگردند. شیوه های انتخابی به سبک کشورهای سرمایه داری هرگونه امکان فراخوانی را بکلی منتفی می سازد، و... در اینجا نیز دمکراسی شورائی نه فقط تقویت نشده بلکه بالعکس تضعیف شده است.

بنا بر این روشن است که احکام شورای عالی مبنی بر تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و دمکراسی پرولتری در نتیجه تحولات اخیر تماماً بی پایه و اساس است. اما در زمینه اقتصاد، اگر در عرصه سیاسی شورای عالی می توانست با استناد به مسئله آزادیهای دمکراتیک، نتیجه گیری های مطلوب خود را بکند، در عرصه اقتصادی بیکیبار به دچار لکنت زبان میشود. چرا که از یکسو باید "روند تکامل سوسیالیسم" در این عرصه نیز نشان داده شود و اما از سوی دیگر چیز دیگری جز گسترش مالکیت خصوصی، و مناسبات کالائی-پولسی وجود ندارد. لذا نتیجه گیری این مسئله به این شکل عنوان میشود که "طرح تغییراتی در مدیریت بنگاه های اقتصادی در اتحاد شوروی، میسبان دادن به تعاونی ها در کشاورزی، ویا حتی ایجاد امکان عرض اندام بنگاه های خصوصی در عرصه خدمات که عموماً بعنوان اقداماتی در جهت احیاء انگیزه های سرکوب شده و یا محو شده در توده های طی سالها حکومت بوروکراسی به میسبان کشیده میشوند نشان دهنده درک معضلات از نقطه نظر استکاء بر ابکتار عمل توده هاست" که به

هر روز "دقت در تحلیل این اقدامات حائز اهمیت جدی است".  
در این عرصه اولاً شورای عالی وقوع تحولات را در اروپای شرقی بکلی فراموش میکند و چنان مسئله را به سکوت برگزار میکند که انگار در اینجا مسئله خاصی پیش نیامده و این "تحولات در کشورهای سوسیالیستی" به اتحاد شوروی خلاصه میشود. ثانیاً - در مورد اتحاد جماهیر شوروی هم اگر اقداماتی صورت گرفته و میگیرد که شورای عالی بعضاً به آنها اشاره کرده است، "دقت در تحلیل این اقدامات حائز اهمیت جدی است".  
چرا که این اقدامات برغم اینکه با سوسیالیسم بیگانه اند اما بخاطر "احیاء انگیزه های سرکوب شده یا محو شده در توده ها" و "استکاء بر ابکتار عمل توده ها" ضروری اند. در اینجا دیگر بحق باید بر این گفته های شورای عالی نام توجه گری گذاشت. مطابق این استدلال باید گفت که رژیم های سرمایه داری تماماً بر "ابتکار عمل توده ها" متکی هستند و از این جهت اتحاد شوروی هنوز خیلی از آنها فاصله دارد. چون آنها تماماً بر احترام به مالکیت خصوصی، ابتکار عمل سرمایه داران و کلاً ابتکار خصوصی متکی اند و مواظب هستند که "انگیزه های" تولید کنندگان خصوصی سرکوب نشود اما این استدلال شورای عالی مطلقاً ربطی به مارکسیسم و سوسیالیسم ندارد. سوسیالیسم با مسئله الغاء مالکیت خصوصی، الغاء مناسبات سرمایه داری، الغاء مناسبات کالائی-پولسی سرکوب دارد. "سوسیالیسم مستلزم الغاء قدرت پول، قدرت سرمایه، الغاء هرگونه مالکیت خصوصی پروسائل تولید، الغاء اقتصاد کالائی و واگذاری زمین و کارخانه ها به زحمتکشان است که تولید بزرگ را (بجای تولید کوچک پراکنده) طبق یک نقشه عمومی سازمان دهند." و اتفاقاً درست به این علت که بویژه از دوران خروشچف به بعد در همه کشورهای اردوگاه سوسیالیسم این حقیقت نادیده گرفته شد، و مدوماً مناسبات کالائی-پولسی تقویت گردید. نتیجه این شد که پس از گذشت مدتی چند، رشد مناسبات کالائی-پولسی به مرحله ای رسید که دیگر می بایستی به تحولاتی جدی بیانجامد، تحولاتی که سرانجام صورت گرفت و در تمام کشورهای اروپای شرقی سرمایه داری احیاء شد. در اتحاد جماهیر شوروی نیز نقض موازین اقتصاد سوسیالیستی ورش شد و گسترش دامنه عمل مناسبات کالائی-پولسی چنان اوضاع اقتصادی وخیمی را ببار آورد که در دوران برژنف اقتصاد را به رکود کشاند و اکنون نیز رفرمهای اقتصادی گورباچف که چیز دیگری جز همان اقدامات خروشچف و برژنف، البته در حیظه ای بسیار وسیعتر نیست، نه فقط اقتصاد جامعه را به چنان قهقرائی سوق داده که تاکنون نظیر نداشته است، بلکه با گسترش مناسبات کالائی-پولسی، سنگین ترین لطمه را بر اقتصاد

سوسیالیستی وارد آورده است. انسان باید بکلی از سوسیالیسم بی اطلاع باشد که احیاء مناسبات سرمایه داری در اروپای شرقی و گسترش روزافزون مناسبات کالائی-پولسی را در شوروی تحکیم سوسیالیسم بنامد. البته وقتیکه دمکراسی بورژوازی، دمکراسی پرولتری جازده شود، وقتی که این تحولات تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا معرفی گردد، در آن صورت قاعدتاً سوسیالیسم هم باید الغاء مالکیت اجتماعی معنا بدهد. بهر رو از آنجا نیکه شورای عالی نمیتواند صریح و بی پرده از تحولات اقتصادی دفاع کند و به تناقض گوئی دچار میگردد، در اینجا صرفاً به یک توجیه گریه فرم های اقتصادی بورژوازی تبدیل میگردد و بالاخره هنگامیکه به عرصه تثوریک گام میگذارد، تناقضات خود را کاملاً آشکار میسازد و در عجب است که چرا برغم گام های غول آسانی که در نتیجه این تحولات در جهت تکامل سوسیالیسم و نفی تحریفات اقتصادی و سیاسی صورت گرفته است، هنوز رهبری کنونی اتحاد شوروی پای بندی خود را به مصوبات کنگره های ۲۰ و ۲۲ اعلام میدارد. لذا میگوید: "اگر قدری عمیق تر به تحولات جاری در کشورهای سوسیالیستی و قبل و بیش از همه در اتحاد شوروی نظر بیاندا ریم، عرصه ای که کمترین تحرک در آن صورت گرفته، تدقیق در تثوری سوسیالیسم و همه جانبه نگری ایدئولوژیک در مسائل است." گورباچف در پروسترویکا تنها با اشاراتی بر بازگشت به لنینیسم تاکید میکند، در عین حال او در همان کتاب اساس کار خود را بر مصوبات کنگره های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست شوروی قرار میدهد. "اگر مسئله بر سر بازگشت به لنینیسم است آنگاه دیگر نمیتوان از کنگره های ۲۰ و ۲۲ آغاز کرد. این آغاز با رد و تصحیح انحرافات این کنگره ها امکان پذیر است." رجعت به این مصوبه ها نمیتواند به مفهوم بازگشت به لنینیسم محسوب گردد. "تاکنون نه تنها ایدئولوژی در تحولات جاری جایی برای خود باز نکرده است بلکه تزه های انحرافی بعراتب تعمیق یافته تری در جریان تحولات اخیر مطرح گردیده اند که بخشی از آنها حتی بازگشت به سرمایه داری و خط بطلان کشیدن بر تثوری لنینی انقلاب و سوسیالیسم را مد نظر قرار داده ... حقیقتاً انسان در حیرت است که چگونه آنهمه تحولات ادعائی شورای عالی در زمینه های اقتصادی و سیاسی با این تعمیق انحرافات تثوریک میتواند سازگاری داشته باشد. گویا رفقای شورای عالی اصلاً متوجه نیستند که اکنون دیگر هیچیک از کشورهایی که تحولات را از سر گذرانده اند حتی به این مصوبات نیز معتقد نیستند. در اروپای شرقی اصولاً دیگر بخشی بر سر مصوبه های کنگره های ۲۰ و ۲۲ نیست بلکه مارکسیسم - لنینیسم بکلی نفی شده است و احزاب کمونیست آن اکنون دیگر بکلی مضمحل

☆ گزارش ممانشات طلبانه . . .

از آنان قبلا به چندسال زندان محکوم شده بودند، قتل عام شدند، آنگاه فرستاده کمیسیون حقوق بشر در توجیه این مسئله که چرا زندانیان سیاسی وکیل مدافع ندارند استدلال سران جمهوری اسلامی را تکرار میکند و مینویسد برخی از متهمین خود حاضر نیستند کسی از آنها دفاع کند و در موارد دیگر نیز وکلای مدافع راضی به دفاع از زندانیان سیاسی نیستند. وقتی تمام پروسه دادگاه و محاکمه و اجرای حکم در عرض چند دقیقه انجام میشود، دیگر چه جای سخنی میتواند از وکیل مدافع باشد؟ کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و فرستاده اش، اگر در مورد جنایات رژیم هیچ نمی دانند، این خبر را باید شنیده باشند که خمینی در انطباق با احکام اسلامی، به دلیل نوشتن کتاب آیات شیطانی، حکم قتل سلمان رشدی نویسنده انگلیسی این کتاب را صادر کرد و تمامی سران رژیم بر آن صحنه گذارند. بنا بر این وقتی سران رژیم بخاطر مخالفت با اسلام، تبعه دولت دیگری را به اعدام محکوم میکنند، روشن است که با توده های مردم ایران چه کرده اند.

چکیده گزارش فرستاده کمیسیون حقوق بشر به ایران این است که طی چند سال گذشته مواردی از نقض "حقوق بشر" در ایران دیده شده است، اما همه اینها را شرایط به رژیم تحمیل کرده است و از چهار پنج ماه پیش به اینسو، وضع "حقوق بشر" تفاوت کرده است. بفرض اینکه گزارشگر کمیسیون حقوق بشر، به مواردی از شکنجه و اعدام طی چهار پنج ماه گذشته دست نیافته

باشد، اخباری که روزنامه های رسمی رژیم، از وحشیگری و بربریت این رژیم در قبال توده های مردم منتشر میسازند بقدر کافی گویاست. روزنامه ها و سایر ارگانهای تبلیغاتی رژیم در چند ماه گذشته آکنده از اخباری حاکی از قطع دست، شلاق زدن، سنگسار زدن، اعدام در ملا عام، قطع گردن یا شمشیر و غیره است. آیا گزارشگر کمیسیون حقوق بشر، این موارد را که روزانه تکرار میشوند، جزئی از "حقوق بشر" میدانند. آیا در قلموس سازمانهای بین المللی سنگسار زدن به دلایل واهی، قطع دست افراد و شلاق زدن منطبق با مفاد "حقوق بشر" است؟

علیرغم گزارش دوپهلوی و ممانشات طلبانه فرستاده کمیسیون حقوق بشر به ایران، توده های مردم ایران که طی ۱۱ سال، ماهیت رژیم جمهوری اسلامی را بخوبی لمس کرده اند، به مبارزه علیه این رژیم دمنش و جنایتکار ادامه خواهند داد. توده های مردم ایران به تجربه دیده اند که ارگانهای بین المللی هیچگاه، مگر تحت فشار مبارزات توده ای و افکار عمومی جهانیان، حاضر نشده اند علیه رژیم موضع بگیرند و آنرا محکوم کنند. هر قطعنامه نیم بندی که تا کنون در محکومیت رژیم صادر شده، تحت فشار توده های مردم بوده است. خانواده های اعدام شدگان و زندانیان سیاسی که بخوبی میدانند سفرگالین دوپل به ایران، تحت تاثیر مبارزات آنان و افشاکاری های سازمانهای سیاسی انجام گرفته است، در حین تشدید افشاکاری علیه رژیم جمهوری اسلامی، تنها راه رهائی از ستم این رژیم فاسد و تبهکار را تشدید مبارزه برای سرنگونی آن میدانند.

★

☆ بحران حکومتی تشدید میشود

رویدادهای یک ماهه اخیر با دیگر اسیب حقیقت را به اثبات رسانید که جمهوری اسلامی هرگز زوری ثبات و یکپارچگی را نخواهد دید. تمام طرفند های وارشین خمینی در سوسامان دادن حکومت اسلامی بی نتیجه مانده است. کشمکشها و اختلافات درونی هیئت حاکمه با زهم تشدید شده است. بحران دستگا حکومتی بمثابه جزه لاینفک حکومت مذهبی روجه تعمیق نهاده است. ارکان حکومت اسلامی پیش از پیش به لزره افتاده و روندا زهم گسیختگی و فروپاشی آن سرعت بیشتری بخود گرفته است. کلیه شواهد موجود حاکی از آن است که جمهوری اسلامی نه تنها هیچ راهی برای برون رفت از این بحران ندارد، بلکه حتی هر اقدام و اظهار نظری از جانب جناحهای حکومتی، موجب تشدید اختلافات و موجب تشدید بحران میگردد. در این رابطه از جمله میتوان به سخنان

آذری قمی اشاره کرد. وی که در اوائل اسفندماه بعنوان سخنران پیش از خطبه های نماز جمعه تهران به سخنرانی پرداخت، پیرامون ولایت مطلقه فقیه و اختیارات خامنه ای درباره صدور احکام و فتاوی مستقل و منطبق بر شرایط زمان، مطالبی ایراد کرد که در خلال آن اساسا "خط امام" را زیر سوال میبرد. آذری قمی همچنین در سخنان خود جناح "حزب الله" را به مخالفت با ولایت مطلقه فقیه متهم کرد. سخنان آذری قمی اختلافات میان دسته جات حکومتی را برماحل حادثتری کشاند. این سخنان علاوه بر آنکه موجی از مخالفت "حزب الله" را برانگیخت، بخوبی آشکار ساخت که دسته جات ترقیب، هر یک مترصد است که در اولین فرصت هائی که به چنگ وی می افتد، در کوپیدن و تضعیف مخالفین خویش، از آن به حدا کثر بهره برداری کند. رقبا ی خویش را خوار و مفتضح سازد

و در عوض برای خود کسب اعتبار کرده و موقعیت خویش را تقویت و تحکیم نماید. ببینیم آذری قمی بر چه زمینه ای جرات پیدا میکند که از تریبون عمومی نماز جمعه علیه "خط امام" که از جانب "حزب الله" به "امام زدا ئی" تعبیر شد سخن بگوید و دست کم آنرا زیر سوال ببرد.

از همان زمان که منتظری از مقام جانشینی ولی فقیه عزل شد، این موضوع کاملا آشکار بود که بعد از مرگ خمینی، اختلافات و کشمکشهای جناح های حکومتی بیش از پیش تشدید میشود و در خلاه یک رهبری بلا منازع، موجودیت کل نظام بیجا خطرات جدی روبرو میگردد. گرچه خمینی دروا پسین دم حیات خود از طریق تغییر قانون اساسی و حذف شرط مرجعیت از رهبری تلاش کرد شرایط مناسبی برای انتخاب شدن جانشین خویش فراهم کند، اما این موضوع نه تنها کمکی به حل مشکلات جمهوری اسلامی و تخفیف تضادهای درونی نکرد، بلکه اولاد خود موضوع اختلاف و تشدید آن گردید و در ثانی از آنجا که اساسا اقدامی بود در نفی "ولایت فقیه"، موجب بی ثباتی بیش از پیش حکومت اسلامی گردید. مرگ خمینی جمهوری اسلامی را در لبه پرتگاه قرار داد. جناح های حکومتی که زیر پای خویش را خالی یافتند بهم نزدیک شدند و میان آنها یک آتش بس اعلام نشده ای برقرار گردید. دو جناح اصلی حکومتی در عین آنکه برای قبضه کامل قدرت تدارک میدیدند تا رقبا ی خویش را از صحنه خارج سازند، اما در مرگ خمینی و خلاه رهبری، منافع و موجودیت خویش را از جانب توده ها در خطر یافتند. از اینرو علیرغم وجود پاره ای اختلافات بر سر جانشینی خامنه ای، بسرعت بر روی انتخاب وی توافق کردند. خرقة ولایت را بر تن نحیف خامنه ای پوشاندند و با اعطاء مقام آیت الهی، از وی خواستند تا ادای خمینی را در آورد. بلافاصله مضحکه "بیعت" مت" با رهبر جدید آغاز شد و تبلیغات کرکننده ای پیرامون وحدت و یکپارچگی جناحها برآفتاد. اما این وحدت و یکپارچگی ظاهری بود، دسته جات حکومتی حتی در تبلیغ وحدت و یکپارچگی به یکدیگر حمله میکردند. آتش بس موقتی بسیار کم دوام بود و یکپارچگی ظاهری حتی در ظاهرم نتوانست حفظ شود. جانشینی خامنه ای بجای خمینی، تحولات بعدی در رابطه با انتخاب ریاست جمهوری و معرفی کابینه جدید، جابجائی مهزه ها و حذف سران "حزب الله" از مسئولیتهای کلیدی و بالاخره برگمارت پیهای خامنه ای "حزب الله" را بشدت تضعیف نمود و این جناح را به موضعی کاملا تدا فعی انداخت. جناح مقابل فرصت را مغتنم شمرد و با اتکا به ولی فقیه حملات خویش را علیه "حزب الله" تشدید کرد. کلیه ناسبا مانیهای جامعه را انحصارا به گردن مدافعین شعارهای تندگذاشت و با استفاده از موقعیت برتر خویش به یکه تازی پرداخت.



"حزب الله" نیزگرچه در مقابل حملات حریف اجباراً به عقب نشست اما از صحنه خارج نشد. طولی نکشید که خود را مجدداً آماده و تجهیز نمود و به حمله متقابل دست زد. در این راه از هر موضوع و بهانه ای، از مسئله اخذ وام و قرضه خارجی گرفته تا برگزاری مراسم ویژه روز "تسخیر لانه جاسوسی آمریکا" و غیره سود جست و از یک تا زنی حریف جلو گیری نمود. سران "حزب الله" با تاکتیکات مکرر خود بر راه و "خط امام" بتدریج "حزب الله" را از موضع دفاع در موضع تعرض قرار میدهند. انتخابات میان دوره ای و راه یافتن محتشمی به مجلس مواضع "حزب الله" را تقویت میکند و موضوع سفر چاوشوسکوبه ایران، بهانه ای بدست این جناح میدهد که با استیضاح وزیر امور خارجه، رقیب خویش را به سختی مورد حمله و انتقاد قرار دهد. نتیجتاً با دیگر اختلافات دو جناح به مراحل بسیاری راهی میگردند.

پیش از این، زمانی که اختلافات و تضادهای درونی به مراحل بسیار جدی و انفعال آمیز خود نزدیک میشد، خمینی وارد صحنه میشد و تحت عنوان "مصلحت نظام" طرفین را بوحدهت و همدلی دعوت میکرد و آنها را به آرامش فرا میخواند و آنجا که لازم میدید با استفاده از تئوری و اقتدار بلا منازعش به این دستجات تنه میزد و آنها را از تشدید اختلافات بر حذر میداشت. اما جانشین خمینی، موقعیت و جایگاه خمینی را ندارد. خامنه ای نه توانسته و نه خواهد توانست نقش خمینی را بازی کند. خامنه ای نه آن اقتدار و تئوریته خمینی را دارد، نه توانسته است با بازی دادن جناحها خود را مافوق آنها قرار دهد. او که در اغلب موضوعگیریها و جهتگیریها و بخصوص بر گمارها و جایجایهای عناصرو حکومتی نشان داده است جانبدار جناح با زاورد در مقابل جناح "حزب الله" قرار دارد و در اینجا نیز به دفاع از وزیر امور خارجه بر میخیزد. حمله کنندگان بوی را "فرا دبیسی مسئولیت" میخواندند کسانیکه میخواستند در "نظام و ولایت فقیه خدشه وارد سازند" مورد تهدید قرار میدهند و خلاصه تحت این عنوان که معدودی از نمایندگان مجلس به اغراض شخصی و گروهی آلوده اند و راه کج میروند، مجلس را ببا دحمله میگیرد. مخالفین "حزب الله" با تکیه بر خامنه ای و ولایت وی به جنگ "حزب الله" میروند و چنین تبلیغ میکنند که "حزب الله" از اساس مخالف ولایت فقیه است و بیشترین حملات خویش را نیز روی همین نقطه متمرکز میکنند. آنها دائماً بر رهبری خامنه ای و ضرورت طاقتی چون و چرا از وی به مثابه ولی فقیه تا کید میوزند و آشکارا اظهار میدارند که "رژیم مجلس در طاقت زهرهبری است". اما حتی طرفداران خامنه ای نیز خوب میدانند که ولی فقیه فاقد اعتبار لازم برای ولایت است و از اینجا است که بساط "بیعت"های مکرر همچنان پهن است و گرم نگاه داشته میشود.

"حزب الله" ماهه جا بر اختیارات مجلس انگشت میگذارد و چنین اظهار نظر میکند که "مجلس مرکز همه قدرتها و تصمیم گیریها است" و دائماً بر این گفته خمینی که "مجلس در رأس همه امورهاست" تا کید میکند و خلاصه آنکه "اظهار نظر در باره تمام مسائل داخلی و خارجی" منجمله استیضاح وزیر امور خارجه را حق مجلس میدانند. در بحثهای مجلس آشکاراً به تفاوتها و میان زهری خمینی و خامنه ای اشاره میشود. "حزب الله" با طرح این موضوع که خمینی اجازه ندادند گروهها و جناحها وی را در انحصار خویش قرار دهند، مشخصاً جایگاه خامنه ای را در بلوک بندیهای حکومتی روشن میسازد. "حزب الله" گرچه هیچ مخالفتی با اصل ولایت فقیه نداشته و ندارد، اما نسبت به حدود اختیارات خامنه ای حساسیت نشان میدهد و خصوصاً آنجا که این اختیارات بخواد برای مجلس محدودیت ایجاد کند نسبت به مقام و مت میزند. رئیس مجلس در ارتباط با سخنان خامنه ای عکس العمل نشان میدهد. او ضمن ابراز وفاداری نسبت به اصل ولایت فقیه، در عین حال از اختیارات مجلس دفاع میکند و در ضمن به خامنه ای هشدار میدهد که از مقام مقس و ولایت سوغا ستفاده نکند و موجبات از هم پاشی نظام را فراهم نسازد.

چنین است که موقعیت خامنه ای بمثابه یک رهبر سیاسی-مذهبی بطور آشکار از جانب نیروهای مختلف درون و بیرون از حاکمیت (مثال منتظری و لیبیراها) زیر سؤال میروند. حقارت خامنه ای و ناتوانی وی در هدایت کشور و حکومت اسلامی بیش از پیش آشکار و عریان میشود. منتظری علناً صلاحیت فقهی خامنه ای را نفی میکند. بسیاری از روحانیون دیگر مضمون اظهارات منتظری را تا نید میکنند. شکاف میان دو جناح اصلی حکومتی آنقدر عمیق میشود که مخالفین "خط امام" جرات یافته و علناً خمینی را زیر سؤال میبرند و در این میان آن ذری قمی که از ابتدا هم مخالف و انگاری رهبری غیر مراجع بود و این مسئله را "خروج" از ولایت فقیه می دانست و از مدعیه میشود تا برای خود کسب وجهه و اعتبار کند. آن ذری قمی در سخنرانی پیش از خطبه های نماز جمعه تهران به دو مسئله مهم اشاره میکند. او با پیش کشیدن بحث ولایت مطلقه فقیه، چنین عنوان میکند که ولی فقیه زمان، خود میتواند احکام و فتاوی جدید فقهی و یا حکومتی صادر کند که مستقل از احکام پیشین باشد و در همین رابطه تحت عنوان تغییر زمان و شرایط، جای زیادی برای تغییر و یا نقض برخی احکام و جنبه های تفکر خمینی که "حزب الله" در مجموع از آن بعنوان "خط امام" یا میکند باقی میگذارد. علاوه بر این آن ذری قمی طی سخنان خود "حزب الله" را به عدم متابعت از رهبری و مخالفت با ولایت مطلقه فقیه متهم میکند. سخنان آن ذری قمی با عکس العمل های بسیار شدید طرفداران "خط امام" مواجه میگردد و عصبانیت سران "حزب الله" را برمی انگیزد. چرا

که او در واقع اصلی ترین پایه و تکیه "حزب الله" را زیر ضرب میبرد. رئیس مجلس بلافاصله نسبت به این سخنان واکنش نشان میدهد و طی بیاناتی که در مجلس ایرا میکند، کرا را از "مبانی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی" تفکر خمینی به دفاع برمی خیزد. او با ذکر این نکته که این مبانی در وصیت نامه خمینی انعکاس یافته و چهارچوبهای آن همان "سلام ناب محمدی" است، آن ذری قمی و همفکران وی را "یادای آمریکا" مینامد که با "تحریف و مغلطه و سفسطه" برای "پوشاندن حقایق" با "اسلام ناب محمدی" مخالفت کرده و از "سلام آمریکا" بی طرفنداری میکنند. کربوبی به آن ذری قمی اطمینان میدهد که دستورالعمل های وصیت نامه خمینی "برای بعد از امام" است و متابعت از احکام و فرامین ویرا امری بلهیی بشمار میآورد. او چنین اظهار نظر میکند که "ما مخط و راه را برای مسلمانان ایران تفهیم کردیم که در غیبت و نبود خودشان ملت وظیفه خودش را بدانند و چه مسئولیتهایی دارند و چه نوع عمل میکنند که با دیگر دشمن برنگردند و سلام آمریکا بی حاکم شود" وی همچنین خطاب به "آنها" که پشت این پرده ها قرار میگیرند و زیر این عبا مخفی میشوند و دنبال این قضایا هستند "با تا کید بر این نکته که اوضاع و معیارها همچون گذشته است و چیزی تغییر نکرده است، برای آن ذری قمی خط و نشان میکشد که چنانچه لازم شود، صحبتها و بحثهای وی را در جلسات خصوصی بر ملا خواهد کرد و خواهد گفت که دستورات خمینی حتی در زمان حیات وی نیز برای چه کسانی "حجت" نبوده و آنها از روی "ترس و ریاکاری" نپذیرفتند! و خلاصه پس از آنکه از "حجت بودن" دستورالعمل های خمینی در گذشته، حال و آینده دفاع میکند این طور به سخنان خود خاتمه میدهد "بنا بر این باید توجه داشته باشیم که فرهنگ و بینش و تفکر ما م حضور را در در رأس آن بهترین حافظ ارزشها و اصول امام یعنی فرزندان ما و برادرش گردانیم و جانشین امام است که چون کوهی مقام ایستاده است و از ارزشها و اصول امام دفاع میکند و قومی هم عقب نشینی نمیکند".

بدنبال سخنان کربوبی، دیگر عناصر "حزب الله" مجلس نیز یکی پس از دیگری وارد گرد می شوند. مدافعین "خط امام" در عین آنکه علیه نیروها و عناصر پیرامونی حکومت به تهاجم میپردازند، جناح مقابل خود در حکومت را نیز بی نصیب نمیگذارند. "در طول چندین سال این مجموعه جریان است انحرافی در مخالفت جهتگیری نظام دست بدست هم داده و کارشکنی کرده اند" اینها در این فکر هستند که بگویند عصر خمینی بزرگ پایان یافت" و "اعتبار حجت بودن احکام حکومتی امام پایان یافت" و... حملات پی در پی از سوی نمایندگان حزب الهی مجلس به آن ذری قمی ادامه میابد، تمام پرونده آن ذری قمی را زیر و رو میکنند تا وی را به قدر کافی مفتضح سازند. به موضع گیریهای ضد و

نقیض وی، مغلطه کاریها، دروغگوئی‌های وی اشاره می‌کند. از زنا لالت و وقاحت "روزنامه رسالت که صاحب امتیازش آذری قمی است و مورد "عتاب و خطاب" خمینی قرار گرفته است سخن می‌گویند، به بحث‌های گذشته ویدر مورد "مولوی و ارشادی" بودن دستورا تخمینی بر می‌گردند، از ایستادن او در مقابل خمینی و سرپیچی از فرمان وی مبنی بر تائید دولت موسوی سخن می‌گویند، حمد خمینی، از "مقدس نماها و کسانیکه با تمام وجود در مقابل امام (ره) ایستادند و در زمان حیات کمرا مام را شکستند" صحبت می‌کند و خلاصه آنکه آذری قمی بعنوان یک متحجر، کسی که از اول هم مخالف خمینی بوده است و نوکرا جنبی و طرفدار اسلام آمریکا می‌باشد، به زیر شدیدترین ضربات و حملات "حزب الله" گرفته می‌شود.

علاوه بر این موضعگیری‌های پراکنده در مجلس، روزنامه کیهان مورخ نهم اسفند که امروز اساسا بی‌انگرموضع جناح "حزب الله" است، سرمقاله خود را به اظهارات آذری قمی اختصاص می‌دهد و عصاره اندیشه "حزب الله" را در دفاع از "خط امام" و همچنین مشی کنونی وی را فرمول بندی می‌کند. هر چند در این مقاله نیز حملاتی به آذری قمی صورت می‌گیرد، اما دیگر نشانی از شدت عصبانیت "حزب الله" چشم نمی‌خورد و یک برخورد بالنسبه محتاطانه را نه می‌شود، برخوردی که می‌بایست آنرا نتیجه توازن قوای موجود میان جناح‌های حکومتی از یکسو، و خطراتی که از بیرون حاکمیت، حکومت اسلامی را تهدید می‌کند بحساب آورد. در این مقاله کوتاه، "حزب الله" هرگونه عدم متابعت از رهبری را انکار می‌کند، بر تبعیت از ولایت مطلقه فقیه خامنه‌ای گردن می‌نهد و انتساب خلاف این مسائل را از جانب آذری قمی به جناح "حزب الله"، القائات تفرقه افکنانه وی می‌خواند. سرمقاله کیهان با اشاره به سخنان آذری قمی و تائید اینکه ممکن است معبود "عنا صرغودی در صفوف جناح‌ها رخنه کرده باشند که نسبت به رهبری و ولایت فقیه‌ای عتقا باشند و آتش کینه و تفرقه را در بین نیروهای انقلاب شعله ور کنند" چنین تذکر می‌دهد که "ما مبارزه با این عنا صربان نیست که آقای آذری قمی جناح مخالف خود را از تریبون عمومی نما زجمع مخاطب قرار داده و انگ مخالفت با ولایت مطلقه را نشان آنان کند". سرمقاله کیهان پس از آنکه به توضیح "خط امام" و نگرش خمینی نسبت به "مکتب و جامعه و حکومت" می‌پردازد و آنرا همان "اسلام ناب محمدی" که در وصیت نامه وی نیز آمده است می‌خواند، چنین مینویسد که "آن (خط امام) چیزی نیست که قابل نقض و تزلزل و بیافرا موشی و تغییر باشد" و "با یدبا کمال قدرت حفظ شود و با تمام توان در جهت تحقق آن اصول کوشش شود". سرمقاله کیهان، هم‌خانمه‌ای را پیرو "خط امام" و هم "حزب الله" را مطیع خامنه‌ای میدانند و با ذکر این نکته که "مقام معظم رهبری حضرت آیت الله

خامنه‌ای بر دامه راه و خط امام" مکرر تائید می‌کند، در پاسخ به گفتار آذری قمی مبنی بر اینکه ولی فقیه زمان می‌تواند بمسئولان حکام جدیدی اقدام نماید چنین می‌گوید "قطعی است که ولی فقیه زمان می‌تواند در احکام و فتاوی فقهی و حکومتی اجتهاد مستقل خویش را داشته باشد و بر طبق مقتضیات زمان و مکان نظر فقهی و حکومتی خویش را اعلام نماید" و بلافاصله چنین اضافه می‌کند که "بدیهی است این احکام و فتاوی هرگز ناقض چهار چوب و اصول کلی اسلام ناب محمدی و به تعبیر امروزین آن خط امام نخواهد بود" با این همه سرمقاله کیهان مکرر به تبعیت "حزب الله" از ولی فقیه و رهبر اشاره می‌کند و تلاش آذری قمی را که می‌خواهد "اختلاف سلیقه‌ها" را به حوزه مخالفت با ولایت فقیه و رهبری یکسان محکوم کرده و آنرا همچون آفتی برای جمهوری اسلامی بحساب می‌آورد و آخر الامر برای شرایط کنونی راه میانه‌ای را پیدا می‌کند و به "جمع نیزه‌های مومن به انقلاب و مطیع رهبری" چنین توصیه می‌کند. "همه افراد دلسوز و مخلص انقلاب و امام و رهبری بایست پیوسته با دوتیپ ولسته برخورد دهند" و در صورت لزوم برخورد حذفی نموده و آنها را از درون و حاشیه خود برانند. دسته اول کسانی که پیروی از ولایت فقیه را در انحصار خود می‌بینند و بدینوسیله تلاش مینمایند تا رقیب خود را، با برچسب مخالفت با ولایت فقیه از صحنه بدر کنند و دسته دوم کسانی که

### شکست ساندینست‌ها در انتخابات نیکاراگوئه

در اوائل ماه جاری مردم سراسر جهان با ناباوری و حیرت شاهد شکست جبهه‌های - بخش ملی ساندینست در انتخابات نیکاراگوئه و پیروزی ائتلاف ضد انقلابی بورژوازی موسوم به اتحادیه اپوزیسیون ملی بودند. این ناباوری و حیرت بیشتر از آن رو بود که جبهه توده‌ای ساندینست که ده سال پیش از طریق یک انقلاب خلقی بقدرت رسید، هنوز از محبوبیت وسیعی در میان توده‌های زحمتکش نیکاراگوئه برخوردار است و تجسم پیروزی‌های انقلابی خلق نیکاراگوئه محسوب می‌گردد و حال آنکه اپوزیسیون بورژوازی ماهیت رسوا و ضد خلقی خود را در تمام مراحل انقلاب نشان داده بود. با این وجود جبهه ساندینست و نماینده آن دانیل اورتگا ۴۱ درصد آراء را بدست آورد در حالیکه اتحادیه اپوزیسیون ملی و نماینده آن ویولتا چامارو ۵۴ درصد این پیروزی ضد انقلاب بورژوازی در نیکاراگوئه که تحت شرایط جدیدی از تحولات اوضاع سیاسی جهان و برهم خوردن توازن قوا بنبغ ضد انقلاب جهانی صورت گرفت، گذشته از عواقب داخلی آن تازه‌ترین ضربه‌ای است که

بر مبنای وهمیات و وطنیات خویش سعی دارند چنین وانمود کنند که از خط امام انحراف بوجود آمده است و اهداف و آرمانهای امام بتدریج روبه فراموشی می‌رود! بدینسان "حزب الله" گرچه علنا به تلاش‌های جناح رقیب جهت از صحنه راندن خود اشاره می‌کند، با اینهمه برای کاهش تشنج و آرام شدن اوضاع تلاش می‌کند و اختلافات را فقط به محدود و برخی افراد و عناصر صریکشان محدود کند. حال آنکه خوب میدانند مخالف وی نه فردی که یک جناح حکومتی است که بر سر کسب تمامی قدرت با وی رقابت می‌کند. جناح مقابل نیز این مسئله را خوب می‌فهمد و می‌فهمد که مسئله اختلافات به افراد، اعم از درون و بیرون از حاکمیت خلاصه نمی‌شود. او میدانند که تائید "حزب الله" "خط امام" بمعنای مخالفت با وی، محدود ساختن وی و نهایتا قبضه انحصاری قدرت است. افزون بر اینها، برخورد حذفی حتی با عناصری که آنها را تا حدی بر سر آنها فروریخته می‌شود، نه تنها به کاهش مشکلات و محدودیت نامنه کشمشها منجر نشده، چه بسا - همانطور که تا کنون بتجربه ثابت شده است - مشکلات تازه‌ای ایجاد کرده، اختلافات را تشدید نموده و بحران حکومتی را عمیق‌تر کرده و بیش از این خواهد داد. خلاصه آنکه برای جمهوری اسلامی هیچ راهی جهت برون رفت از این بحران متصور نیست مگر سرنگونی.

### برپیکر انقلاب جهانی وارد می‌آید و لاقلا نتایج

تبعی خود را بر جنبش‌های منطقه نیز بر جای خواهد گذاشت. اینک چگونه حکومت انقلابی - دمکراتیک نیکاراگوئه برغم حمایت و پایگاه توده‌ای اش در انتخابات مغلوب اپوزیسیون ضد انقلابی گردید هر آنچه که دور از انتظار همگانی باشد، اما باید گفت که این شکست محصول یک رشته علل اقتصادی و سیاسی داخلی و تغییرات بین‌المللی بود که در محدوده‌ای حتی از قبل قابل پیش بینی بود. حکومت انقلابی - دمکراتیک نیکاراگوئه در تمام دوران ده سال گذشته که زمام امور را بدست گرفته بود، با یک رشته معضلات اقتصادی و سیاسی روبرو بود. انقلاب ۱۹۷۹ سوموزا را از اریکه قدرت بیزر کشید، اما اقتصادی که بویژه در دوران خاندان سوموزا در نیکاراگوئه شکل گرفته بود اقتصادی وابسته بود که بسادگی امکان نداشت آن را دگرگون کرد و از همان آغاز حکومت انقلابی را با معضل حل مسائل اقتصادی روبرو ساخت. با ملی شدن صنایع و مؤسسات بزرگ،



بازرگانی، و مهمترین مراکز مالی، به همراه معمول شدن کنترل کارگری نه فقط بورژوازی بزرگ و بین المللی بلکه بورژوازی متوسط فعالیتهاى خرابکارانه خود را در امور اقتصادی تشدید نمودند و بیش از پیش از پیش معضلات اقتصادی موجود را پیچیده تر ساختند. از یکسو بورژوازی داخلی تمام تلاش خود را برای متوقف نمودن صنایع و مؤسسات تولیدی و از هم گسیختگی آنها بکار گرفت و در همان حال کنترها لطات سختی بر امر کشاورزی و محصولات کشاورزی وارد آوردند، و از سوی دیگر امپریالیسم آمریکا با محاصره اقتصادی نیکاراگوئه بحران اقتصادی و مالی را در این کشور تشدید نمود.

مکمل خرابکاری اقتصادی بورژوازی داخلی و بین المللی، مبارزه سیاسی و نظامی بورژوازی علیه حکومت انقلابی بود. بورژوازی بزرگ که با سرنگونی رژیم سوموزا هرگونه قدرتی را در نیکاراگوئه از دست داده بود، با حمایت و پشتیبانی همه جانبه امپریالیسم آمریکا یک مبارزه نظامی را علیه دولت نیکاراگوئه سازمان داد که در پی تشدید اقدامات انقلابی-دمکراتیک حکومت انقلابی، بورژوازی متوسط نیز مستقیم و غیرمستقیم از این مبارزه مسلحانه ضد انقلابی حمایت نمود. کنترها که توسط امپریالیسم آمریکا سازماندهی و تجهیز شده بودند، پایگاههای خود را در مناطق مرزی هندوراس و کستاریکا ایجاد نمودند و تحت نظارت مستشاران آمریکایی حملات نظامی خود را به نیکاراگوئه تشدید کردند. آنها نه فقط به تخریب و ویرانی مزارع دهقانان میپرداختند و برای ایجاد رعب و وحشت توده های زحمتکش را به قتل میرساندند، بلکه بار بسیار سنگین هزینه های نظامی را به حکومت انقلابی نیکاراگوئه تحمیل نمودند. بورژوازی متوسط نیز که با تشدید مبارزه طبقاتی و برجسته شدن خصلتهای طبقاتی انقلاب، از ساندینیستها قطع امید کرده بود، مبارزه سیاسی گسترده ای را از داخل نیکاراگوئه علیه حکومت انقلابی سازمان داد. تحت یک چنین شرایطی که بورژوازی داخلی و بین المللی یک مبارزه اقتصادی، سیاسی و نظامی همه جانبه را علیه دولت نیکاراگوئه سازمان داده بود، اوضاع اقتصادی بنحو بسیار حادى بوخامت گرائید. کارخانه ها صنایع و مؤسسات در آستانه از هم پاشیدگی کامل قرار گرفته، نرخ تورم ابعاد وحشتناکی به خود گرفت و در این اواخر قیمت کالاها به ۱۷ برابر رسیده بود. این وخامت اوضاع اقتصادی مستقیماً بر وضعیت کارگران و زحمتکشان تاثیر گذاشته بود و برغم تلاشهای حکومت انقلابی برای کاستن از بار این همه فشار به دوش توده ها، سطح معیشت آنها فوق العاده تنزل یافت. در یک چنین شرایطی، تحولاتی که در کشورهای سوسیالیستی بوقوع پیوست و کاهش کمکهای اقتصادی

و نظامی به نیکاراگوئه را در پی داشت، وضعیت را با زهم و وخیمتر نمود و بحران اقتصادی را تشدید کرد. دولت نیکاراگوئه برای مقابله بسا این وضعیت بحرانی، از یکسو یکرشته امتیازات بویژه در زمینه اقتصادی به بورژوازی داد و از سوی دیگر برای مقابله با بحران و تورم اقداماتی را اتخاذ نمود که زندگی بخشی از توده های مردم را وخیم تر می ساخت.

بورژوازی که به اهداف خرابکارانه خود برای بحرانی تر کردن اقتصاد دست یافته بود و اوضاع بین المللی را بنفع خویش میدید، مبارزه سیاسی خود را برای قبضه قدرت سیاسی تشدید نمود.

۱۴ سازمان و گروه سیاسی بورژوازی که از حمایت و پشتیبانی سیاسی و مالی امپریالیسم آمریکا برخوردار بودند بنام اتحادیه اپوزیسیون ملی خود را برای پیروزی در انتخابات آماده نمودند. امپریالیسم آمریکا میلیونها دلار نیز در اختیار این ائتلاف قرار داد تا پیروزی آنها را تضمین نماید. تحت یک چنین اوضاع اقتصادی و سیاسی است که انتخابات برگزار میشود و اپوزیسیون بورژوازی اکثریت آراء را بدست می آورد.

بنا بر این وخامت اوضاع اقتصادی جامعه و شرایط زندگی توده ها، خستگی ناشی از یک جنگ طولانی فرسایشی، انفعال و بی تفاوتی که در نتیجه این شرایط در میان بخشی از مردم رشد کرده بود و شرایط بین المللی مساعدی که بنفع بورژوازی پیش آمده بود، همه این عوامل در پیروزی ضد انقلاب بورژوازی و شکست ساندینیستها نقش داشت. توده مردم نیکاراگوئه طی ده سال فشارهای زیادی را که بورژوازی به آنها وارد آورد تحمل کردند و هم اکنون نیز برغم اینکه ائتلاف بورژوازی اکثریت آراء را در انتخابات بدست آورده است، بجرأت میتوان گفت که اکثریت مردم جانبدار ساندینیستها هستند. اما این حقیقت را نیز نمیتوان انکار کرد که بخشی از توده ها به امید صلح و بهبود اوضاع اقتصادی رأی خود را به ائتلاف بورژوازی دادند. البته در مسئله پیروزی ائتلاف ضد انقلابی اپوزیسیون ملی نباید مسائل دیگری را که در این میان وجود داشت از جمله میلیونها دلاری که در بحبوحه انتخابات از سوی امپریالیسم آمریکا بسوی نیکاراگوئه سرازیر گردید و حملات نظامی کنترها که بقصد ایجاد رعب و وحشت در برخی مناطق صورت گرفت، از نظر دور داشت. لذا برغم اینکه ائتلاف بورژوازی آراء بیشتری را بدست آورد اما این بهیچوجه بدین معنا نیست که اکثریت مردم نیز حامی آنها هستند. بی جهت نبود که ویولتا چامارو نماینده ائتلاف بورژوازی پس از پیروزی در انتخابات طی یک سخنرانی خطاب به طرفداران خود گفت که انتخابات برنده و بازنده نداشت. او بخوبی به این مسئله

واقف است که اولاً اکثریت مردم نیکاراگوئه یعنی کارگران و بخش وسیعی از دهقانان و روشنفکران طرفدار ساندینیستها هستند و اختلاف چند درصدی آراء را نمیتوان شکست واقعی طرف مقابل دانست. ثانیاً - دستگاه دولتی جدیدی که با درهم شکستن دستگاه دولتی رژیم سوموزا شکل گرفته و تا آنجا نیکه شکل گرفته بیان قدرت انقلابی توده های زحمتکش است، با آسانی تسلیم بورژوازی نخواهد شد. ارتش توده ای انقلابی، کمیته های دفاع خلقی، شوراهای و نهادهای متعدد توده ای، آن ابزارهای اعمال قدرت واقعی اند که بورژوازی بر آنها فائق نیامده است. هر چند که دانیل اورتگا اعلام نموده است که بشرط انحلال کامل کنترها قدرت بشکلی مسالمت آمیز به اتحادیه اپوزیسیون ملی واگذار خواهد شد و جبهه ساندینیست در اپوزیسیون قرار خواهد گرفت، اما مسئله قدرت دولتی هنوز حل شده نیست. ارگانهای توده ای با راحتی تسلیم نمی شوند و هیچکس نمیتواند آنها را اسیر توهمات پارلمانی بورژوازی سازد. لذا نبرد قطعی هنوز در پیش است. با تشکیل کابینه بورژوازی که برنامه خود را اسارت مجدد نیکاراگوئه بدست امپریالیسم آمریکا و انحصارات بین المللی قرار داده است و بعنوان نخستین اقدامات خود قصد دارد زمین های را که در دوران انقلاب از زمین داران بزرگ مصادره شده است به آنها باز پس دهد، کارخانه ها و دیگر مؤسسات دولتی را به بخش خصوصی واگذار نماید، مبارزه طبقاتی با ابعاد کم سابقه تشدید خواهد شد. کارگران و زحمتکشان نیکاراگوئه قطعاً اجازه نخواهند داد که بورژوازی با راحتی دستاوردهای انقلابی آنها را بازستاند، به خلع سلاح آنها بپردازد، حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی را از آنها باز پس بگیرد و ارگان های اعمال اتوریته و کنترل توده ای را درهم کوبد. درست است که بورژوازی در انتخابات پیروزی رسیده است، اما سرنوشت مسئله قدرت توده ای کاملاً فیصله یافته نیست. نبرد میان این دو قدرت تا مدت ها به درازا خواهد کشید و بدین معنا باید گفت که پیروزی که بر که هنوز قطعیت نیافته و امری مربوط به آینده است.



### رهائی زن و ۸ مارس

هرگونه تبعیض برپا به جنسیت ملغی شده و زنان از حقوق کامل اجتماعی و سیاسی برابر با مردان برخوردار میگردند. در هشتم دسامبر سالروز ۸ مارس روز جهانی زن، همه زنان کارگران و زحمتکشان همه زنان انقلابی و مبارزان را به پیکاری یکپارچه علیه رژیم جمهوری اسلامی فرا میخوانیم.

## سال نو مبارک باد!

محرومیتهای رأی سپری کرده اند و در آستانه نوروز، در فترت و گرسنگی و بی حقوقی مطلق غوطه ورنند. طی یکسال گذشته شرایط ما دی و معنوی زندگی توده های مردم و خاست با رتر شده است. میلیونها بیگانه در بدترین شرایط ممکن بسر میبرند. فقر، بیکاری و گرسنگی، پشت توده های مردم را دوتا کرده است در مقابل تورم افسار گسیخته، سطح معیشت توده ها مندا می آید. طی سال گذشته با وجود اینکه جنگ ارتجاعی به آتش بس انجامیده است، اما فشارهای اقتصادی و سیاسی بسر زحمتکشان نه تنها کاهش نیافت بلکه روز بروز بیشتر شد. علیرغم وعده و وعیدهای کاذب سران رژیم، در بهبود اوضاع، شرایط زندگی توده های مردم وخیم تر شد. رژیم جمهوری اسلامی در مقابل این شرایط غیر قابل تحمل که به توده های مردم تحمیل نموده است، در هر اس از رشد اعتراضات، بر عرض و طول دستگا ههای سرکوبگر افزود، با استفاده از شیوه های گوناگون، تلاش کرد جوسرکوب و خفقان را گسترش بخشد اما علیرغم این اقدامات سرکوبگرانه، توده های مردم ایران که طی ۱۱ سال حکومت ستمگرانه جمهوری اسلامی، جان نشان به لب رسیده است، در سال ۶۸ مبارزات خود را به اشکال گوناگون علیه حاکمیت جمهوری اسلامی گسترش دادند. مبارزات کارگری، مبارزات توده ای بر سر مطالبات گوناگون، و حرکات اعتراضی در تهران و چند شهرستان دیگر، نشان داد که رژیم علیرغم بکارگیری تمام توانش، قادر نیست توده ها را منکوب نماید. این حرکات اعتراضی بویژه از آنروا اهمیت دارد که در زیر یوغ شدیدترین خفقان و سرکوب صورت میگیرد. مبارزات توده های مردم در سال ۶۸ این حقیقت را با دیگر نشان داد هما نگونه که در طبیعت، در جا معه نیز نیروهای متضاد در جدا لند و نیروهای پالنده جا معه، عموم زحمتکشان ایران، علیرغم سرکوب و خفقان حاکم، برای پی افکندن نظامی نو، برای برانداختن نیروهای پاسدار نظم کهنه، مبارزه میکنند. نتیجه محتوم این مبارزه، پیروزی کارگران و زحمتکشان و نابودی ستمگران و استثمارگران است. با ایمان به پیروزی کارگران و زحمتکشان به استقبال نوروز می شتابیم و با امید به فرا رسیدن بهار واقعی کارگران و زحمتکشان، مقدم بهار طبیعت را گرامی میداریم و سال نو را به عموم توده های مردم ایران تبریک میگوئیم.

## "تحولات در کشورهای سوسیالیستی به کدام سو؟" و شورای عالی به کدام سو؟

شده و یا به احزاب سوسیال-دمکرات تبدیل شده اند. گویا چف هم گذشته از اینکه حتی در "کتاب" اش تزهائی بمراتب راست تر از کنگره های ۲۰ و ۲۲ ارائه داده، امروز دیگر حتی گویا چف ۵ سال پیش نیست و چندان فاصله ای با سوسیال دمکراسی ندارد و از این گذشته هم- اکنون در درون حزب کمونیست شوروی یک جریان پر قدرت کاملاً سوسیال دمکرات تحت رهبری امثال یلتسین شکل گرفته که صریح و بی پرده مارکسیسم-لنینیسم را نفی می کنند. بنا بر این ضرورتی ندارد که شورای عالی نگران کم "تحرك" ای ثنوری باشد. این تحولات که گویا "گامی مهم در تکامل سوسیالیسم" بوده اند، ثنوری منطبق با خود را تیز بنیال آورده اند و این ثنوری چیزی جز سوسیال-دمکراسی نیست. با اینهمه شورای عالی در بخش مربوط به نتیجه گیری مقاله میکوشد بر این تعلق فائق آید و حتی در عرصه ثنوری سوسیالیسم نیز یک "دگرگونی عظیم" را ببیند. بنا بر این چنین نتیجه گیری میکند که "این تحول گامی به پیش در روند تکامل سوسیالیسم با هر اندازه ضایعات در مجموعه کشورهای موجود است" و "نیروی پیشتاز چنین تحولی در اردوگاه سوسیالیستی رهبری کنونی حزب کمونیست شوروی با تمامی اشتباهات و انحرافات نامنگیر آن است. تحولات انجام شده طی چند سال اخیر در تاریخ سوسیالیسم از نقطه نظر ثنوری سوسیالیسم یک دگرگونی عظیم و تاریخی است." این بود نتیجه گیری شورای عالی از تحولات در اروپای شرقی و اتحاد شوروی و ما بالعکس نشان دادیم که برخلاف این اظهارات شورای عالی، این تحول نه گامی به پیش بلکه در تمام عرصه های اقتصادی، سیاسی و ثنوریک، قهقرا تام و تمام

بود. چه قهقرائی بدتر از این، که در پی این تحولات، سرمایه داری بطور کامل در اروپای شرقی احیاء شد و بورژوازی قدرت را بدست گرفت، چه انحطاطی بزرگتر از این که احزاب سابقا کمونیست اکثر مارکسیسم-لنینیسم را بکلی نفی نمودند؟ چه قهقرائی بالاتر از این که در پی این تحولات اوضاع در خود شوروی چنان وخیم و بحرانی است که هیچکس دقیقاً نمیداند تا یکسال دیگر بر سر کشور لنین و شوراها چه خواهد آمد؟

رفقای شورای عالی هرگز نمی توانند به سوسیالیسم علمی و مارکسیسم-لنینیسم پای بند بمانند، اما این تحولات را گامی مثبت در جهت تحکیم سوسیالیسم و تکامل آن معرفی کنند. لازم نیست که انسان حتما مارکسیست-لنینیست باشد تا بتواند درک کند که این یک انحطاط و قهقرا بود. کسی که به منافعین این تحولات نظری بیا فکند می تواند حدس بزند که اوضاع بر چه منوال است. مگر جز این است که بورژوازی بین المللی بیش از هر کسی از این تحولات جانبداری میکند. انسان باید مطلقاً حتی فاقد شمس سیاسی باشد تا نتواند درک کند که چرا امثال ریگان، بوش، تاچر، کهل، میتران، و انواع اقسام لیبرالها، محافظه کاران، سوسیال دمکراتها از این تحولات جانبداری کرده و می کنند. حتی کار بجائی رسید که عنصر بغایت مرتجع نظیر خمینی نیز خصلت و مضمون این تحولات را فهمید و آنرا در مجموع "مثبت" ارزیابی کرد. در میان سازمانهای سیاسی ایران هم افتخار دفاع از این تحولات نصیب دوجناح حزب توده و اکثریت و نیز راه کارگر شده است. جای بسی تاسف است که رفقای شورای عالی نیز با درج این مقاله در نشریه خود در این مسیر خطرناک گام نهاده اند. این راهی است که اگر پیگیرانه ادامه یابد به چیز دیگری جز سوسیال دمکراسی نخواهد انجامید.

☆

## یکصد و نوزدهمین سالگرد کمون پاریسی

## نخستین حکومت کارگری جهان گرامی باد!



توضیح و تصحیح:

در کار شماره ۲۴۱، صفحه ۴، ستون دوم اشتباهی صورت گرفته که تصحیح شده آن بشرح زیر است:  
... با اینکه مجلس ارتجاع، لایحه فوق را در جهت منافع سرمایه داران "اصلاح" کرده است، هنوز...

## رهائی زن و ۸ مارس

منوعیت کار کودکان پیش روی سرمایه داران نهاند. دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۱۰ در جریان برگزاری دومین کنفرانس بین المللی زنان، این روزها مروجها نی همبستگی زنان نامگذاری شد. با لایحه یکسال پس از آن، ۸ مارس بعنوان روز جهانی زن بطور رسمی از طرف انترناسیونال دوم پذیرفته شد. ۸ مارس بمثابة سمبل مبارزه زنان جهت کسب حقوق اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شناخته شده است و در بطن خود آماجهای انقلابی و دمکراتیک را حمل میکند. ۸ مارس فریاد عدالتخواهانه و خروش رزمجویانه زنان علیه ستم و تبعیض است که در صف مقدم آن زنان کارگر جای دارند. زنان زحمتکش و مبارز در سراسر جهان، همه ساله این روز تاریخی را گرامی داشته و در مبارزه علیه تبعیض و نابرابری، همبستگی خویش را به اشکال مختلف به نمایش میگذارند.

اکنون اگرچه بخشی از زنان جهان توانسته اند از حقوقی برابر با مردان برخوردار شوند و زنجریه های تبعیض و بندگی را از دست و پایی خود بگسلند، با اینهمه تبعیض و بی حقوقی در مورد انبوه عظیمی از زنان همچنان دوام یافته است و در این میان افراط نخواهد بود. اگر بگوئیم وضعیت زنان ایران از همه در دنیا کمتر است، چرا که اجحافات و تبعیضاتی که نسبت به آنان بعمل می آید حقیقتاً فاجعه انگیز و باور نکردنی است.

امروز در شرایطی روز جهانی زن را گرامی می داریم که رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران جوهر ستم بیمانندی را بر آحاد توده های مردم ایران و با لایحه کارگران تحمیل نموده و آنها را از هرگونه حقوق اجتماعی محروم ساخته است. جمهوری اسلامی که بیسک حکومت مذهبی عمیقاً ارتجاعی است، با تلفیق آشکار دین و دولت، ضد دمکراتیک ترین و خفتبارترین شرایط ممکن را بر زنان ستمکشیده ایران تحمیل نموده است. این رژیم نه فقط از به رسمیت شناختن ۸ مارس سر باز زده است و با هر آنچه که درباره حقوق و آزادی زنان صحبت کند شدیداً خصومت میورزد، بلکه با تصویب لوایح متحجر و با استناد به احکام و خرافات مذهبی، اقسام بی حقوقی های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مدنی را بر زنان ایران تحمیل نموده و آنها را در موقعیتی فرودست و حقیر نگاه داشته است. جمهوری اسلامی طی یازده سال حکومت سراپا ننگ وادار خود، بر ابعاد بی حقوقی زنان ایران بمراتب افزوده است و با اعمال خشونت با برترین روشهای سرکوب و توسل به کثیف ترین و بیشمارانه ترین شیوه های تحمیل و فریب، ابتدائی ترین حقوق دمکراتیک زنان را سلب نموده است تا آنجا که حتی هویت زنان را بمثابة یک انسان نیز زیر سؤال برده است.

امروز زنان ستمکشیده در جامعه ما، حقیقتاً از هرگونه حقوقی بی بهره اند، آنان از حق کار،

آنها مانده است. چرا که مالکیت خصوصی و وسائل تولید، تولید را همچنان در کنترل استعمارگران دارد. از همین رو ستم که زنان حتی در پیشروترین و "آزاد" ترین کشورهای سرمایه داری، با وجود آنکه توانسته اند جنبه های از حقوق دمکراتیک خویش را کسب کنند. که زنان کشورهای تحت سلطه و بطریق اولی زنان ایران، از آن محروم مانده و فرسنگها با آن فاصله دارند. از برابری کامل با مردان برخوردار نیستند. بنابراین رهائی زن از تبعیض و ستم جنسی، جدا از مبارزه علیه نظام بهره کشی نیست و اساساً از مبارزه کارگران و زحمتکشان علیه این نظام انفکاک ناپذیر است. نظام سرمایه داری مسبب اصلی و حافظ تمام نابرابری ها و تبعیضات منجمله تبعیض جنسی و نابرابری حقوقی میان زن و مرد می باشد. زن، برابری کامل اجتماعی وی با مرد، لغو تبعیض و ستم جنسی با نابودی سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم ممکن میگردد. تداوم و تثبیت رهائی زنان و برابری حقوقی با مردان، در گرو مبارزه بی امان علیه همه و هرگونه فرهنگ خرافاتی و ارتجاعی و سازماندهی یک کار فرهنگی وسیع و همه جانبه در میان عموم مردان و زنان است.

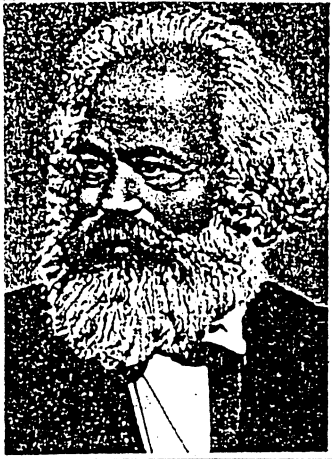
برپائی سوسیالیسم در ایران اما، بنا به علل اقتصادی و سیاسی، مشروط به انجام یک رشته مطالبات انقلابی - دمکراتیک و دمکراتیزه شدن حیات اقتصادی - سیاسی جامعه است که در پرتو آن مبارزه طبقاتی بطور همه جانبه ای بسط و تکامل میابد و شرایط رهائی کامل زنان ازیرج تبعیض و بندگی فراهم میگردد. اما جمهوری اسلامی، جمهوری دینداران و واپسگرایان بر سر راه هرگونه تحول انقلابی - دمکراتیک مانع ایجاد کرده است. این رژیم که با هزاران وسیله ممکن و ناممکن اجحاف و تعدی را نسبت به زنان به اوج خود رسانیده و پادشاهان رفاه سرمایه داران و مرتجعین است، مانع رشد و تکامل جامعه و تحقق حقوق حقه زنان است. بنا بر این برای آنکه زمینه های رشد و شکوفائی و شرکت فعال زنان در زندگی اقتصادی و اجتماعی بیش از پیش فراهم گردد، برای آنکه بتوان پایه های مادی استمرار تبعیض و نابرابری را درهم کوبید، قبل از هر چیز بایستی این مانع اصلی را از سر راه برداشت. پیش شرط حصول به هرگونه مطالبه انقلابی و رفع تبعیض و نابرابری، براندازی جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت انقلابی - دمکراتیک است. از این رو سازمان چریکهای فدائش خلق ایران (اقلیت)، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق را وظیفه مقدم و فوری خود قرار داده است. در جمهوری دمکراتیک خلق که یک حکومت شورائی است. در عین آنکه شرایط برای گذار به سوسیالیسم و تحقق رهائی کامل زنان از قید و ستم و تبعیض تسهیل میگردد.

آغاز دوازدهمین سال انتشار نشریه کار

از ۱۹ اسفند سال ۱۳۵۷ که نخستین شماره کار منتشر شد، ۱۱ سال گذشت. با این امید که نشریه کار بتواند همچنان به وظایف انقلابی خود عمل کند دوازدهمین سال انتشار کار را آغاز می‌کنیم.

یادداشت‌های سیاسی

گزارش مظاهرات طلبانه فرستاده کمیسیون حقوق بشر



گرامی باد

خاطره مارکس

آموزگار کبیر

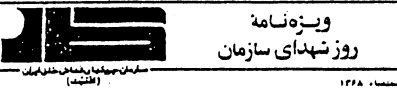
پرولتاریا

۶۷ بی اطلاع اند؟ آیا آنها نمیدانند که هزاران زندانی سیاسی وابسته به سازمانها و گروههای مختلف تنها طی چند روز قتل عام شده اند؟ تنها دیدن نامه های منتظری در افشای این جنایات کافی است تا هرکس چشمی برای دیدن داشته باشد، بفهمد که رژیم جمهوری اسلامی روی فاشیست های هیتلری را سفید کرده است. در این نامه ها منتظری که در آن زمان هنوز جانشین موعود خمینی بود، شواهدی از رفتار درخیمان بازندانیان سیاسی و نحوه محکومیت و اعدام زندانیان سیاسی بدست داده بود که قلب هر انسان با وجدانی از خواندن آن فشرده می شد. پس چگونه فرستاده ویژه کمیسیون حقوق بشر بر این واقعیات چشم می بندد و درصدد توجیه وحشیگری های سران رژیم برمی آید؟ در نامه های منتظری هم افشاء شده بود که درخیمان تنها پس از طرح سه سؤال، سرنوشت زندانی را تعیین میکردند و با این ترتیب هزاران تن که بسیاری

فریب کاری، قادر به سرپوش گذاشتن بر ماهیت ضد بشری آن نیست. بنا بر این ریشه مظاهرات - جوئی نهفته در گزارش فرستاده کمیسیون حقوق بشر نه در کمبود مدارک دال بر سلب ابتدائی ترین حقوق انسانی توسط جمهوری اسلامی، بلکه در ماهیت کمیسیون حقوق بشر و فرستاده اش، و ارگانهای از این قبیل است. اگر کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و فرستاده اش، واقعا خواستار آن بودند که به موارد نقض "حقوق بشر" در ایران پی ببرند، انبوه اسناد و مدارکی که طی چند سال گذشته سازمانهای سیاسی ایران در این باره منتشر ساخته اند، و عملکرد جمهوری اسلامی، بقدر کافی گویا بود. جنایات رژیم جمهوری اسلامی نسبت به توده های مردم ایران چنان آشکار و عیان است که مگر کسی چشمان خود را عامدا بسته باشد تا قادر بدیدن آنها نباشد. وجود بیش از دومیلیون پناهنده و آواره ایرانی در اقصی نقاط جهان، در چه چیزی جز ماهیت ارتجاعی و ضددمکراتیک جمهوری اسلامی ایران ریشه دارد؟ آیا جز این است که این عده، از اقشار و طبقات مختلف مردم ایران، تحت تاثیر سیاستهای ارتجاعی رژیم و جوسرکوب و خفقان حاکم بر جامعه، ناگزیر شده اند خانه و کاشانه خود را ترک گویند، در بدترین شرایط ممکن در نقاط مختلف جهان آواره شوند و بدون آینده و چشم انداز، زندگی سراسر شکنجه ای را بگذرانند؟ آیا تاکنون سازمانهای سیاسی، اسناد و مدارک کمی در رابطه با وحشیگری رژیم در قبال مخالفان منتشر ساخته اند و مگر خود رژیم به اعدام زندانیان سیاسی اعتراف نکرده است؟ این سخنان خلخال گویا نیست که در آستانه ورود گالیس - دوپل به ایران، از تریبون مجلس در تائید جنایات تاکنونی رژیم خطاب به نیروهای سیاسی فریاد کشید "شماره زندانی می کنیم، شما را می کشیم. این دستور خدائی است. شما را قصاب می کنیم؟" مگر کمیسیون حقوق بشر و فرستاده اش از قتل عام زندانیان سیاسی در سال

در پی دیدار ۸ روزه فرستاده کمیسیون حقوق بشر از ایران، گزارش گالیندوپل از این دیدار، در اواخر بهمن ماه در ژنوا انتشار یافت. با انتشار این گزارش، مطبوعات و سایر ارگانهای تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی، مراتب رضایت خود را از مفاد آن اظهار داشتند و حکومت خواستار آن شد تا گالیندوپل مجدداً به ایران مسافرت نماید تا بیشتر بتواند با موازین اسلامی و حقوق بشر از دیدگاه اسلام آشنا شود. آنچه سبب ابراز رضامندی جمهوری اسلامی از گزارش فرستاده کمیسیون حقوق بشر به ایران شده است، سواى جنبه های دیپلماتیک و تبلیغاتی، مسلماً مضمون گزارش یاد شده است. در واقع ابراز رضایت جمهوری اسلامی از این گزارش چندان هم بی پایه نیست. چرا که گزارش مزبور علیرغم اشاره به مواردی از شکنجه و اعدامهای خودسرانه و نقض "حقوق بشر" توسط حکومت اسلامی، در موارد متعددی درصدد تبرئه و تطهیر حکومت اسلامی برآمده است و بسیار رقیق تر و ملایم تر از اسنادی است که در مجمع بین المللی تاکنون در محکومیت جمهوری اسلامی بتصویب رسیده است. البته نباید نادیده گرفت که از مدت ها پیش از سفر فرستاده کمیسیون حقوق بشر به ایران، سران جمهوری اسلامی به زمینه چینی مشغول بودند تا با ورود گالیندوپل به تهران، با شیادی و ظاهر سازی، وقایع را واژگونه جلوه دهند و حمایت او را جلب نمایند و حتی کار بجائی رسید که رژیم تعدادی از حزب الهی ها را سازماندهی کرده به مقابل دفتر سازمان ملل در تهران فرستاد تا تحصن خانواده های اعدام شدگان و زندانیان سیاسی را که خواستار ملاقات با گالیندوپل بودند، تحت الشعاع قرار دهد. اما سخن اینجا است که موارد سلب حقوق انسانی توده های مردم، سرکوب و اختناق و نقض ابتدائی ترین حقوق زحمتکشان ایران آنقدر فراوان است و رژیم جمهوری اسلامی درنده خوئی و سبعت را به درجه ای رسانده است که هیچگونه ظاهرسازی و

کار ویژه روزشدهای سازمان منتشر شد



Advertisement for 'Shahadeh' (شهادت) featuring a portrait of a man and text about the organization's activities and publications.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق